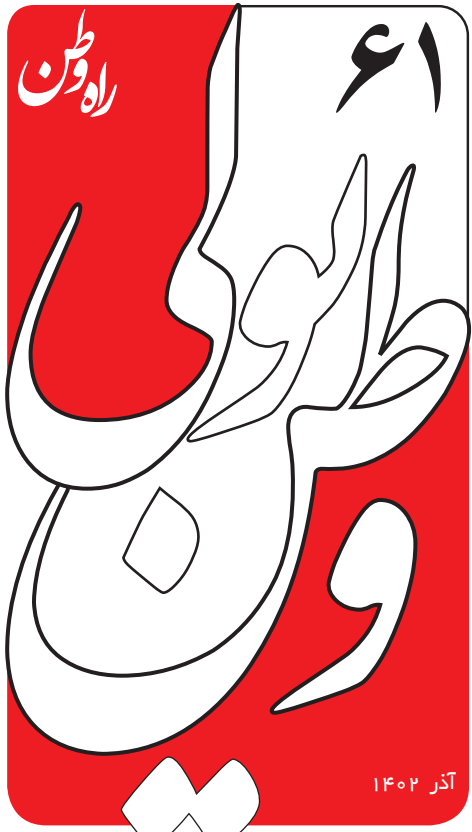
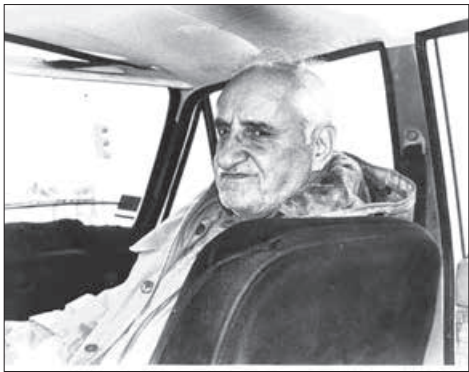




گذری بر زندگی و کارنامه

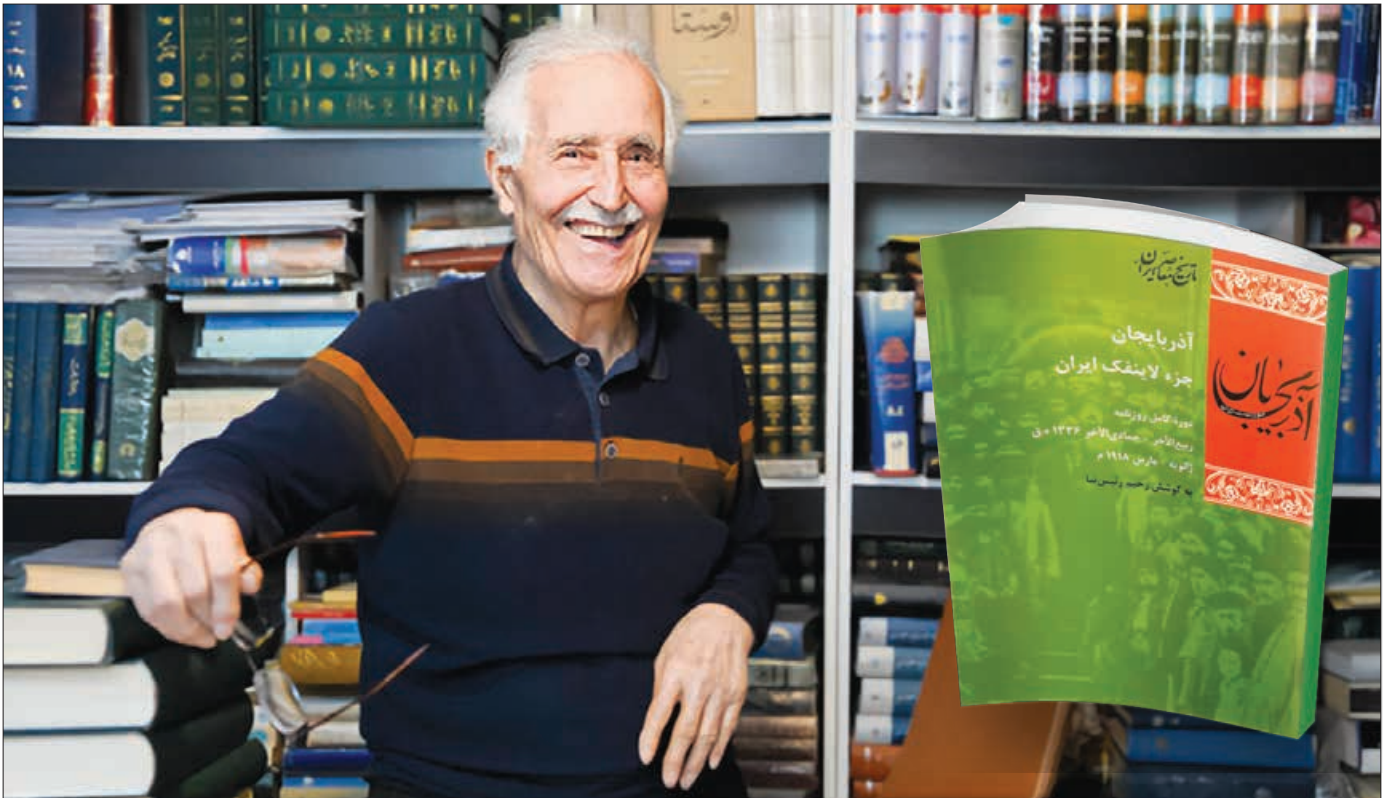
محمد تقی زهتابی

وقتی که انسان
همدست
حادثه می شود



رحیم رئیس نیا در گفت و گو با وطن یولی

پیشله وری یک کمونیست بود آذربایجان جز لاینفک ایران است



تحریف رخداد تاریخی ۳۱ دسامبر

روز همبستگی ایرانی‌های جهان

شهادت مرزبانان ایرانی در راسک

نسب سازی برای صفویه

کردان صفوی

گزارش نشست رونمایی

دیوان قطران تبریزی

دفاع از زبان و ادب

پارسی بالهجه آذری

در سومین نشست مراسم

نشست‌های ایران مطرح شد

دین و ملیت در ایران

با هم همراه است

نام کشور ایران

در درازنای تاریخ



بدین گونه سازیم آئین و راه

شهادت مرزبانان ایرانی در راسک

دستور بر خورد قاطع با عاملان

گروه تروریستی جیش العدل در حمله ناجوانمردانه و کور به مقر انتظامی در شهرستان راسک در نیمه شب شنبه ۲۵ آذرماه ۱۱ مردبان ایرانی را به شهادت رساند. گروهک تروریستی «جیش الظلم» با انتشار بیانیهای خبر داده که گردان «فدائیان عدل الهی» ساعت ۲ بامداد به مقر فرماندهی فراجا شهرستان راسک هجوم برده‌اند. در این حال اعلام شده است، در حملهٔ تروریستی گروهک جیش الظلم به مقر انتظامی در راسک، ۱۲ تن از کارکنان فراجا به شهادت رسیدند. مجسم شجاعیان، احسان بابایی، پوریا شیخ، ابوالفضل شهریاری، محمدحسن براهویی، علیرضا اکبر مزار، علی دشت پوری، حسن بابانیا، احمد خمیری، محمد فیروز نیا، حمید رضایی امین شهیدان این حادثه بودند. اسماعیل دهکردی، محمدعلی حسینی، محمدرضا جعفری، محمد صیادی، محسن پریشان، حامد خمر، اسکندر عباسی و محمد فتوحی نیز در این حادثه مجروح شدند. در این درگیری دو عضو تیم تروریستی نیز به هلاکت رسیدند که گروهک در ادامه با برجای گذاشتن جنازه و فرد مجروح، خود از محل متواری شدند. به پایه آخرین اخبار، جانشین فرمانده کل انتظامی کشور برای بررسی موضوع به محل اعزام شده و همچنین پرواز بالگردها و پهپادها برای بررسی موقعیت مهاجمان در مرز مشترک ایران و پاکستان برقرار است. در پی حملهٔ تروریستی بامداد امروز به مقر فرماندهی انتظامی شهرستان راسک، دادستان کل کشور در پیامی خطاب به دادستان مرکز استان سیستان و بلوچستان دستور داد ابعاد مختلف این حادثه بررسی و با عوامل این جنایت برخورد قاطع صورت گیرد.

سردار منتظرالمهدی سخنگوی فراجا نیز اعلام کرد: «از امروز کسانی که در حملهٔ تروریستی به مقر انتظامی» راسک» دست داشتند خود را دستور رئیس جمهور برای برخورد با عاملان و آمران حمله تروریستی رئیس جمهور ضمن محکومیت حمله تروریستی به مقر انتظامی در شهرستان راسک استان سیستان و بلوچستان، گفت: لازم است نیروهای مقتدر امنیتی و انتظامی هر چه سریعتر عاملان و آمران این جنایت مذموبخانه را شناسایی کنند تا به سزای عمل ننگین خود برسند. متن کامل پیام رئیس جمهور به شرح ذیل است: «بار دیگر دستان پلید عوامل دست نشانده استکبار جهانی در حمله تروریستی کور و بزداانه به مقر انتظامی در شهرستان راسک آغشته به خون، و منجر به شهادت و مجروح شدن تعدادی از نیروهای انتظامی خدم و فداکار کشورمان شد.

اینجانب ضمن ابراز همدردی عمیق با خانواده‌هایی که عزیزان خود را در این اقدام ناجوانمردانه از دست دادند، این حادثه را به ملت بزرگ ایران تسلیت می گویم و برای شهیدان سرفراز این حادثه علو درجات، برای مجروحان شفای عاجل و برای عموم خانواده‌های داغدار صبر و تسلی خاطر مسالت دارم. لازم است نیروهای مقتدر امنیتی و انتظامی هر چه سریعتر عاملان و آمران این جنایت مذموبخانه را شناسایی کنند تا به سزای عمل ننگین خود برسند.» بیکر شهیدان در حمله مسلحانه گروه جیش‌العدل به پاسگاه انتظامی راسک روز شنبه در زاهدان تشییع و به برای خاکسپاری به گیلان، قزوین، خراسان رضوی و بوشهر، محل زندگی این افراد منتقل شد.احمد وحیدی، وزیر کشور ایران در مراسم تشییع قربانیان این حمله در زاهدان، تصریح کرد: «تروریست‌های جیش‌الظلم بدانند هرگز نمی‌توانند از دست رزمندگان ما فرار کنند و اراده رزمندگان ما اجازه نخواهد داد که لحظه‌ای آرامش داشته باشند.» از سوی دیگر سیدعبدالرحیم موسوی، فرمانده کل ارتش ایران در پیامی خطاب به فرمانده کل نیروی انتظامی ضمن اعلام آمادگی برای هرگونه همکاری و پشتیبانی، تاکید کرد: «لا تلاش دستگاه‌های اطلاعاتی، امنیتی و قضایی و اراده فرماندهی انتظامی، عاملان و مسببان این جنایت و برهم زندگان امنیت مردم، به سزای اعمالشان خواهند رسید».

فرو می‌باشد. جغرافیایی که به زبان پارسی در این سال‌ها رفته، هرگز سابقه نداشته است. کسانی که پارسی و مهمترین کتاب آن، شاهنامه را هدف گرفته‌اند، در پوششی از دغدغه‌های فرهنگی و علمی به تجزیه فرهنگی ایران و در نهایت تجزیه سیاسی برخاسته‌اند.

دومین رکن لغو بومی‌گزینی کارمندان، سربازان، دانشجویان، استادان دانشگاه و معلمان است. همه جای ایران سرای من است. این گزاره شعار یا شعری از سر دغدغه‌های رومانتیک نیست. جغرافیای ایران سهم ما ایرانیان از جهان است. ایران سرای ما، تفکری است در ذیل مؤلفه‌های قدرت، معطوف به ارتقاء قدرت. محبوس کردن مهمترین نیروهای فرهنگی و تحول‌ساز کشور در یک شهر یا استان جغایی به نیروی انسانی ایرانی است. حق هر ایرانی است که زندگی در شهرهای دیگر را تجربه کند و با هموطنان خود پیوندهای فرهنگی، خانوادگی و اقتصادی برقرار کند. آشنایی بیشتر با دیگر هموطنان راه فتنه‌افکنی قومی را می‌بندد. رکن سوم ارتقاء آگاهی هویتی ملی است. ما در طول تاریخ کهن خود همواره ملت بوده‌ایم. ملت‌بودگی ما از زمان کوروش بزرگ تاکنون تداومی حیرت‌انگیز داشته است. آگاهی به هویت ملی هر چند در نهاد هر ایرانی وجودی غیرقابل تردید دارد، اما امری است نیازمند بالیدن و توجه و آموزش. در این راه نخست باید هر نوع عامل مخدوش‌کننده هویت ملی و آگاهی‌های کاذب را از بین برد، چه در ورزش و هنر و چه در سیاست؛ در بین نمایندگان مجلس یا حزب‌های منطقه‌ای. پس از آن باید هویت ملی را براساس زبان ملی، آیین‌های ملی، منافع اقتصادی مشترک و رویای مشترک سیاسی تقویت کرد.

مدارس و دانشگاه‌ها نقشی مهم در پرورش آگاهی ملی دارند و در یفا که در این سال‌ها هر دو مسموم تفکرات قومی شده‌اند. در کنار نقش ناهنجار نهادهای آموزشی متاسفانه کتاب‌ها و مجله‌های تفرقه‌افکن نیز به وفور چاپ و توزیع می‌شوند. حتی تفکرات قومی به نهادهای استراتژیک مانند فرهنگستان زبان و ادب هم نفوذ کرده‌اند. رسانه به اصطلاح ملی نیز نقش خود را در تقویت آگاهی ملی ایفا نمی‌کند. در رسانه ملی به‌جای تاکید بر شهرها و روستاهای زیبای ایران که هر کدام شناسنامه‌ای اقتصادی و فرهنگی دارند، به تقسیم‌بندی‌های مجعول قومی تاکید می‌کنند. این رویه سهوا یا عمدا مکمل نقش تفرقه‌افکنانه شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان و نه‌تنها محل وحدت ملی بلکه ضدتوسعه است.

۲۱ آذر فرصتی است برای تأمل در مبنای وحدت ملی. همان‌طور که سوم خرداد، روز آزادی خرمشهر، چنین است و روزهایی دیگر. وحدت ملی سرمایه فرهنگی و سیاسی ماست و فرهنگ مهمترین نگهبان آن. اگر در امور فرهنگی ملی سخت‌گیر و کوشا نباشیم مزاحمت‌هایی از نوع فتنه پیشه‌وری و قاضی‌محمد بعید نیست. حتی اگر آن را سخت دور بینیم نباید از پیشگیری غافل باشیم. ما سالی بی‌بهار را در تاریخ خود تجربه کرده‌ایم. کاری کنیم که در سال‌ها و قرن‌های آینده چهار فصل زیبای ایرانی را یکی پس از دیگری تجربه کنیم.

شکست تجزیه‌طلبان افزون بر اراده‌ی محمدرضاشاه، قوام‌السلطنه، استاد سیدحسن تقی‌زاده، سپهبد رزم‌آرا و دیگران، نقش آمریکا و جهان دوقطبی، مخالفت جدی مردم آذربایجان با تجزیه بود. آذری‌ها مبتنی بر فرهنگ قدیم ایرانی تصویری از جدایی از ایران نداشتند. به همین دلیل تمام نیروی فتنه‌گران در یک سال حکومت بر تبریز صرف تغییر نگرش مردم آذربایجان

شد و کارهای فرهنگی اساس فعالیت‌های تجزیه‌طلبان بود. فرهنگ ایران‌شهری، در کنار سایر مؤلفه‌های قدرت، حافظ تمامیت ارضی ایران است. تجزیه‌طلبان فرهنگ را به درستی نشانه گرفته بودند. فتنه نشست، اما تلاش فرهنگی برای سست کردن وحدت ملی تمام نشد. در حدود هشتاد سال گذشته شوروی سابق، باکو، ترکیه و در چند سال اخیر اسرائیل و شبکه‌های ماهواره‌ای تلاش بی‌وقفه‌ای برای گسیستن فرهنگی بخش‌های مختلف ایران از فرهنگ ایران‌شهری کرده‌اند تا اگر روزی نیت شومی دیگر داشتند به سد ستبر فرهنگ و مردم نخورد. ناگفته پیداست که برخی سیاست‌های غلط اقتصادی و فرهنگی در دهه‌های اخیر تسهیل‌گر تلاش‌های دشمنان بوده است.

حال باید بیم سستی اراده ملی را داشت. پرسش مهم این است که آیا فرهنگ مردم آذربایجان یا کردستان یا خوزستان یا بلوچستان به سوی اهداف تجزیه‌طلبانه گرایشی پیدا کرده است؟ پاسخ قطعاً منفی است. پس چرا نگرانیم؟ چون فرهنگ ملی برای ما اهمیتی استراتژیک دارد. ما با این فرهنگ در سه هزار سال گذشته زندگی کرده‌ایم و پایدار مانده‌ایم. بنابراین حتی اگر احتمال داده شود، آسیبی بسیار جزئی به فرهنگ ما وارد خواهد آمد، باید بسیار جدی مقابله کرد. تقویت وحدت ملی و زدودن برخی غبارهای ابهام کاری دشوار نیست. فقط آگاهی و اراده می‌طلبد. سه رکن اساسی تقویت وحدت ملی توجه به زبان پارسی، لغو بومی‌گزینی و ارتقاء آگاهی هویتی ملی است.

زبان پارسی میراث و دارایی فرهنگی استراتژیک ماست. زبان مهم و کارآمد و اصیل و قدیمی پارسی دهه‌هاست که سخت مظلوم افتاده است، جلوی تضعیف این زبان را به هر بهانه که باشد باید سد کرد. بدون زبان پارسی فرهنگ ایرانی صورت‌بندی خود را از دست می‌دهد و با تلنگری



ل‌زوم ساخت فیلم درباره شاهنامه برای مکزیکی‌ها



ماهنامه فرهنگی وطن یولی سال هشتم۶۱ شماره ۸ صفحه

سفیر مکزیک در ایران با ارائه پیشنهادی برای ساخت فیلم ایرانی درباره شاهنامه فردوسی گفت: اگر فیلمی ایرانی درباره شاهنامه ساخته و مردم مکزیک و حتی دیگر کشورهای جهان آن را ببینند با شاهنامه به عنوان یکی از آثار مهم ادبیات جهان آشنا خواهند شد. ایران و مکزیک دو فرهنگ قدیمی و باستانی هستند و همین مساله باعث می‌شود که امکان تبادل فرهنگی میان دو کشور مهیا باشد. ما می‌توانیم در بخش‌های فرهنگی و باقی بخش‌ها ارتباط بیشتری داشته باشیم، فرهنگ دو کشور می‌توانند به هم نزدیک شوند و شناخت خاصی از یکدیگر به دست بیاورند؛ این شناخت باعث می‌شود که رابطه دو کشور با یکدیگر بهتر شود.
گیرمو پوئنته اوردوریکا با اشاره به تعداد بالای آثاری که از فارسی به اسپانیایی و از اسپانیایی به فارسی ترجمه شده است، گفت: در حوزه کتاب هم پتانسیل بالایی وجود دارد. با اینکه تعداد بالایی کتاب به زبان هر دو کشور ترجمه شده است، کتاب‌های متنوعی باقیمانده است تا روی آن کار کنیم و تبادل رایت آن را انجام بدهیم. آخرین اقدام ترجمه شاهنامه به اسپانیایی بود. ناشر و مترجم این

در سومین مراسم نشست‌های ایران ماهنامه وطن یولی مطرح شد:

دین و ملیت در ایران همراه باهم هستند نه در تضاد



مانداناخرم

دومین نشست از سلسله نشست‌های ایران با عنوان «دین و ملیت» چهارشنبه ۱۰ آبان در دفتر وطن‌یولی برگزار شد. در این نشست آقایان دکتر حمید احمدی، شاهین زینعلی و نوید کلهرودی پیرامون این موضوع نکاتی را مطرح کردند.

در ایران همیشه دین عاملی برای تقویت ملیت بوده است
دکتر حمید احمدی:پیش‌از این که بحث «دین و ملیت» در ایران مطرح شود این مبحث در جهان اسلام مطرح شده و سپس وارد ایران شد. بنابراین می‌توان گفت: این پرسش که «رابطه دین با ملیت چیست؟» در تاریخ ما متاخر بوده و از خارج به‌خصوص دنیای عرب وارد سرزمین ما شده است.

در اواخر قرن نوزدهم در جهان عرب تحت تأثیر تحولات آن زمان اروپا شاهد رشد ناسیونالیست عربی هستیم. در آن‌زمان تفکری از آمیزش ملیت و دین اسلام که مبنای ناسیونالیزیم عربی است در میان اعراب برای مقابله با عثمانی شکل می‌گیرد. طرفداران این موضوع افرادی چون عبدالرحمان کباکی، رشید رضا و محمد عبد از مصلحان دنیای عرب بودند. آن‌ها معتقد بودند چون اسلام در میان اعراب شکل گرفت بنابراین آمیخته بانوعی عربیت است. ازاین‌رو به‌دنبال ایجاد نظمی دینی و احیاء خلافت عباسی بودند.بنابراین می‌توان گفت:ناسیونالیزیم اولیه عربی نوعی ناسیونالیزم دینی بوده است.

پس‌از فروپاشی امپراتوری عثمانی نوع دیگری از رابطه دین و ملیت در میان اعراب که همراه با کشمکش بود شکل گرفت؛ اولین نشانه‌های ضدیت دین با ملیت عربی در این مقطع آغاز می‌شود. زیرا همان‌طور که گفته شد مبتکران گفتمان ناسیونالیزم عربی به‌دنبال ایجادنظمی دینی و احیاء خلافت بودند اما از آن‌جاکه خلافت آغاز نشد افرادی چون رشید رضا با ناسیونالیزم و ملیت عربی مخالفت کردند.

نکته جالب دیگر این‌که این حادثه در شبه‌قاره هند نیز رخ‌داد. در آن‌جا نیز در آستانه استقلال هندوستان متفکران مسلمان مانند ابولعلاء مودودی، اقبال لاهوری و دیگران از اسلام دربرابر هندویزم دفاع کردند که نوعی ترکیب اسلام قومیت موردنظر خودشان برای تأسیس کشوری جدید به نام پاکستان شد. بنابراین پاکستان ترکیب تفکر اسلامی و یک نوع قومیت که از درون شبه‌قاره درآمد بود است؛ اما پس‌از این که عثمانی از سووی پاکستان همین آقای مودودی به مخالفت با اسلام و ملیت پرداخت.

بنابراین از آن‌سو فردی مانند رشید رضا را داریم که در ابتدا برای فروپاشی عثمانی میان دین اسلام و ملیت اعراب پیوند ایجاد می‌کند و نیز در شبه‌قاره فردی چون ابولعلا مودودی را داریم که برای فروپاشی هند همین رابطه را مطرح می‌کند، اما پس‌از این که عثمانی از سووی و هند از سووی دیگر سقوط کردند، هردوی آن‌ها به مخالفت کردن با دین و ملیت بلند می‌شوند. اما ایران تنها کشوری در جهان اسلام است که روح ملیت از همان ابتدا به‌دلیل تاریخ کهنی که داشته در آن تنیده شده بود، و این پدیده مورد تمجید دانشمندان عربی چون ابن‌خلدون نیز قرار می‌گیرد. حتی خطاب به کسانی که فکر می‌کنند صفویه حکومتی مذهبی بوده و شاه اسماعیل صفوی تفکری مذهبی داشته که مذهب شیعه را رسمی کرده، باید گفت: اتفاقا شاه اسماعیل صفوی یک ملی‌گرای ایرانی بوده و شاهدش هم خطبه معروفی است که در آن اشاره می‌کند فرزند زال، رستم و کیکسرواست.

بنابراین در تاریخ ایران وقتی دولت‌نوین از اساس تشکیل شد بحث ملیت نیز وجود داشت و به‌ندرت شاهد هستیم افرادی بنام اسلام «یرانی بودن» را نفی کنند. اشارات کوتاهی از تعداد معدودی از جمله امیرمعزی شاعر یا چند نفر دیگر در این باره وجود دارد، اما معلوم نیست آن اشارات هم درست باشد یا خیر.

در جهان ایرانی عنصر ملیت همیشه زنده بوده و منجر به تأسیس دولت‌های ایرانی شده و دین هم درکنار ملیت قرار داشته و نه در مقابل آن؛ حتی پیش‌از اسلام نیز چنین بوده است. دین زرتشت هیچ‌گاه حاکم بر ملیت نشده و همیشه در کنار هم بوده‌اند. البته گاهی میان برخی از پادشاهان ساسانی با موبدان زردتشی



اختلاف‌هایی وجود داشته اما خلاف باور عمومی هیچ‌گاه دین سرور دولت نشده است. در دوره صفویه هم دین سرور دولت نشد. تنها زمانی که دین بر ملیت حاکم شد دوره جمهوری اسلامی است.

حتی پس‌از اسلام دین عاملی برای تقویت ملیت بوده است. مانند این‌که برای تداوم عنصر ایرانی برخی عناصر پیش‌از اسلام با عناصر پس‌از اسلام تطبیق داده شد. اسطوره کیومرث با آدم و خاندان زال با خاندان نوح یکی خوانده شدند، که در نهایت هدف آن حفظ ایرانیت بوده است، و در این مسیر گاهی علما و گاهی دانشمندان و زبان‌شناسان کمک کرده‌اند، به زبان فارسی مشروعبت داده‌اند و در برخی روایت‌ها ذکر شده که پیامبر اسلام به زبان فارسی صحبت می‌کرده است. همچنین مشروعبت بخشیدن به آیین‌های ایرانی مانند نوروز از طریق علمایی چون علامه مجلسی نشان این موضوع است.

با این وجود در دوران معاصر شاهد تضاد میان دین و ملیت به قصد تضعیف ملیت هستیم. که بومی ایران نیست. زیرا همان‌طور که اشاره شد در تاریخ ایران چه پیش‌از اسلام و چه پس‌از اسلام از دین برای تقویت ملیت استفاده می‌کردند.بنابراین تضاد میان دین و ملیت گفتمانی معاصر است که پس‌از جنگ جهانی دوم توسط فداییان اسلام رواج پیدا کرد، که علتش هم آشنایی این گروه با جریان‌های بنیادگرای اسلامی عربی بود.

حتی در دوره رضاشاه چنین گفتمانی وجود نداشت. اختلاف‌هایی میان رضاشاه با روحانیون بر سر مسائلی چون اوقاف و حجاب بود اما حتی رضاشاه نیز پادشاهی خود را مدیون علما و روحانیون است. رابطه نزدیکی با برخی از آن‌ها داشته و از سوای آن‌ها نیزحمایت می‌شد.

اتفاقا پایه‌گذاری دولت ایران اواسط دوره عباسی با توجیه دینی همراه بود. خاندان‌هایی چون خاندان نویختی که گروهی از آن‌ها وزیر بودند و گروه دیگری‌شان از علما بوده و در میان آن‌ها نوابان امام زمان نیز بوده، وجود داشتند که‌نوسازی ایران توسط آن‌ها با موضوعی که علیه دولت عباسی صورت می‌گیرد اتفاق می‌افتند.

اما در گفت‌وگوی جدید که توسط جریان‌های چپ و بنیادگرای اسلامی شکل گرفت طوری بیان شد که ملیت در ایران علیه مذهب بوده؛ و آن‌را به دوران مشروطه و روشنفکران آن دوره ارجاع می‌دادند، اما چنین نبوده. روشنفکران مشروطه علیه اعراب سخن می‌گفتند اما علیه اسلام هرگز.

تنها یک مورد مشکوک در آخوندزاده وجود دارد که او نیز از روسیه آمده است و کارگزار دولت روسیه تزاری است؛ و چه‌بسا پروژه روسیه در ایران نبوده، چرا که یکی از پروژه‌های روسیه ایجاد تضاد میان دین و ملیت بوده است. یعنی یک شاخه از این تضاد از جهان عرب آمده و یک شاخه دیگر آن از روسیه برای تضعیف ایرانیت در روسیه و آن چیزی که بعدها جمهوری آذربایجان شد تحت تأثیر همین موضوع بوده و موفق هم شدند. درغیراین‌صورت هیچ یک از مشروطه‌خواهان اسلام را مورد تمسخر قرار ندانند. بلکه اعراب را مورد حمله قرار دادند چون آن‌ها نیز ایران را مورد حمله قرار دادند.

بنابراین این گفتمان از دنیای عرب وارد کشور ما شده و ربطی به ما ندارد و شاخگی است، که شاخه‌ای از آن از جهان عرب و شاخه‌ی دیگری از روسیه تزاری که هدفش نابودی عنصر ایرانی در قفقاز و آسیا میانه آمده؛و تا‌اندازه‌ای هم موفق بوده‌است. بنابراین باید مراقب باشیم که این گفتمان بیشتر از این رواج پیدا نکند و ریشه‌کن شود، چرا که رواج آن به کشور ما صدمه وارد می‌کند.

کتاب را در مکزیک معرفی و به چند کتابخانه‌اهد اکر‌دند. این برای نخستین بار بود که شاهنامه از فارسی به اسپانیایی ترجمه شد و امیدوارم این دست از اقدامات بیشتر شود. اوردوریکا درباره هفته فیلم مکزیک که پیش از این چند دوره در ایران برگزار شد، توضیح داد: روز ملی مکزیک در تاریخ ۱۵ سپتامبر برگزار می‌شود.به‌مناسبت این روز سفارت برنامه سینمایی کوچکی برگزار می‌کرد که آزمایشی بود. در این برنامه از اشخاصی برای تماشای فیلم دعوت می‌شد.اگر فیلم ایرانی درباره شاهنامه ساخته شوند تا مخاطبان مکزکی شاهنامه را بشناسند، برای مکزیکی‌ها و مردم دیگر کشورها فیلم بسیار خوبی خواهد بود
سفیر مکزیک در ایران با اشاره به اهمیت و قدرت سینمای ایران و مکزیک گفت: در نتیجه سعی می‌کنیم تا هفته سینما را گسترش دهیم تا از این طریق این امکان ایجاد شود تا کارگردان‌های ایرانی به مکزیک بروند و هفته سینما برگزار کنند. به دلیل مساله زبان نمی‌توانم زیاد فیلم تماشا کنم ولی در کل علاقه خاصی به سینما دارم، همچنین می‌دانم که سینمای ایرانی در جامعه بین‌المللی زبان‌زد است.



تشیع از عناصر مهم هویت ایرانی است
شاهین زینعلی:اگرچه بحث دین و ملیت در ایران موضوع جدیدی است که -همان‌طور که گفته شد- با دعواهای عربی-اسلامی پس‌از جنگ جهانی وارد ایران شد اما مقوله دین با مذهب ملی نیز مبحثی ریشه‌دارتر است که می‌توان ریشه‌ی آن‌را به دوران شکل‌گیری دولت‌های مطلقه رساند. نقطه عطف این اتفاق هم تشکیل کلیسای مستقل در دستگاه سلطنتی انگلستان یعنی کلیسا انگلیکان در زمان هنری هشتم است. در این‌جاست که مقوله مذهب ملی در جهان مسیحی شکل گرفته و کلیسای انگلیکان به‌عنوان یک کلیسای ملی با به عرصه وجود گذاشت.

تقریباً هم‌زمان با این رخ‌داد در ایران هم -زمانی که شاه اسماعیل و جنبش صفوی به قدرت سیاسی دست پیدا کرده و بارسمیت دادن به مذهب تشیع به‌نوعی بنیان‌های یک مذهب ملی را پایه گذاشت و تشیع را تبدیل به مذهب ملی ایران کردند- شاهد اتفاقی چنین هستیم. اما پرسشی که امروز در سطحی فراگیر از سطوح دانشگاهی تا شبکه‌های اجتماعی بسیار مطرح است، این است که آیا می‌توان از مقوله‌ای به نام مذهب ملی سخن گفت؟

برای پاسخ به این پرسش باید آن‌را به پرسش‌های کوچک‌تر تقسیم کنیم؛ و من سعی دارم پاسخ‌هایی با ارجاع به مسئله جایگاه تشیع در ایران ارائه دهم؛ نخست این‌که آیا مذهب ملی همان دین رسمی است؟ برای نمونه آیا به صرف این‌که تشیع در ایران رسمیت دارد و قانون مشروطه، در دوره پهلوی و نیز قانون جمهوری اسلامی رسمی شده باشد، می‌توانیم بگوییم تشیع در ایران مذهب ملی است؟!

پرسش دوم این است که آیا مذهب ملی الزاماً مذهب فراگیر و مذهب اکثریت است؟ یعنی به صرف این‌که تشیع در ایران مذهب اکثریت شهروندان است آیا می‌توانیم بگوییم که مذهب تشیع، مذهب ملی ایران محسوب می‌شود؟!

پرسش سوم این است که آیا مذهب ملی الزاما مذهبی است که برساخته یک ملت است؟! یعنی به صرف این‌که مذهبی در ایران شکل گرفته و بنیان‌گذاران آن ایرانی بوده‌اند، می‌توانیم بگوییم که این مذهب ملی است؟! یعنی برای نمونه می‌توانیم به زرتوئیسم یا حتی بهائیت، مذهب ملی بگوییم؟!

این‌جا لازم است این نکته را در حاشیه تأکید کنم که ما دراین‌جابحثی درباره‌ی حقانیت یا عدم‌حقانیت مذاهب با

یک نگاه درون‌مذهبی نداریم و مسئله را از بیرون بررسی می‌کنیم. آیا ما می‌توانیم که در واقع تسری بدهیم، بگوییم که هر مذهبی که در ایران توسط یک ایرانی -یا ایرانیانی- شکل گرفته مذهب ملی ما محسوب می‌شود؟ یا آیا اصلا به صرف این‌که مذهبی در جغرافیای سرزمین متعلق به یک ملت شکل گرفته، مذهب ملی است؟ متعلق به این نمونه به‌فرض ما می‌دانیم که بخش‌های زیادی، درواقع بخش قابل‌توجهی، از یهودیت در مرزهای جغرافیایی‌ای شکل‌گرفته که روزگاری در واقع تحت سیطره حکومت‌های ایرانی بوده‌اند و بسیاری ازبخش‌های عهد عتیق در واقع در ایران باستان شکل گرفته است؛ حال، آیا به این صرف می‌توانیم یهودیت را براساس این بخش‌ها مذهبی با ریشه‌های ایرانی بدانیم و بگوییم که یهودیت نیز رگه‌هایی از مذهب ملی به‌عنوان یک مذهب ایرانی دارد؟

خبا طبیعتاً اگر بخواییم به آن پرسش اولیه که «مذهب

ادامه از همین صفحه

در نظر بگیرد. ما می‌بینیم که تشیع بعد از صفویه برای ایران این نقش را بازی می‌کند. چنان که طبق اسنادی که از دوران صفویه و قاجار موجود است، ایران را به‌نوعی دارالتشیع و دارالشیعۀ درنظر می‌گیرند.بنابراین ما شاهد هستیم تشیع این امکان را فراهم کرده‌است که به سرزمین ایران از نگاه درون‌مذهبی جنبه‌قدسی بخشیده و دریافت مشترکی از محدوده و سرزمین برای بیرون خود ایجاد کند.

در زمان دولت صفویه -که مبنای نظری برای تشکیل یک دولت ملی وجود نداشت- تشیع توانست این خلأ را پر کند و با قدسیت‌بخشی به سرزمین ایران، ایده ملی ایران را به یک ایده زمینی و سرزمینی تبدیل کند.

نکته دیگر این است که ما زمانی می‌توانیم مذهبی را مذهب ملی بدانیم که بازتاب‌دهنده‌ی نمادها و سنت‌ها و آیین‌های ملی و تاریخی و بروزدهنده‌ی روحیات یک ملت باشد؛ ممکن است این موارد در قالب‌های تغییرشکل‌یافته‌ای نمود یابد که شاید در نگاه اول چندان به چشم نیاید، اما وقتی مورد بررسی قرار گرفته و عیان شود، بسیاری از این آیین‌ها و ایده‌های مذهبی بازتاب‌دهنده‌ی روحیات ملت خواهد بود. شاخصه پنجم این است که مذهب ملی باید بتواند رسالتی تاریخی برای ملت فراهم کند. به‌خصوص برای ملت ایران و ملت‌های دیگر مانند ملت ایران که به دلایل مختلف رسالت‌گرا هستند و موجودیت‌شان با داشتن یک رسالت تاریخی در پهنه منطقه پیرامونی و جهانی پیوند خورده است. ما مذهبی را می‌توانیم ملی بدانیم که بتواند این رسالت را برای ایران فراهم کند.

تمامی موارد ذکر شده شاخصه‌هایی بودند که می‌شود برای مذهب ملی درنظر گرفت. اما نکته‌ی مهم دیگر این‌ست که تمامی موارد بالا در برخی از برهه‌ها می‌توانند صورت‌های سکولار و دنیوی پیدا کنند. برای مثال براساس آمار مذهب اکثریت مردم ایران تشیع است، اما این بدان معنا نیست که اغلب مردم ایران افراد مذهبی و شریعت‌مداری هستند! هرچند در یک بررسی دقیق‌تر متوجه می‌شویم که بسیاری از رفتارها، نگرش‌ها و باورها و روح تشیع را در رفتارهای شیعیان ایرانی غیر مذهبی مشاهده‌می‌کنیم.

به‌عنوان نمونه ایده مظلومیت را در نظر بگیریم. مسئله‌ی مظلومیت اتفاقی است که در شاهنامه هم داشتیم. برای نمونه ما ماجرای سیاوش که به‌شکل مظلومانه‌ای به شهادت می‌رسد و خوش‌گواه این مظلومیت است را داریم؛ و این ایده مظلومیت با تشیع و حادثه عاشورا بازتولید و تقویت شده و در ناخودآگاه ذهنیت ایرانی جا افتاده است. تاآن‌جاکه یک فرد سکولار ایرانی همیشه ایده‌ی مظلومیت را با خود همراه داشته و این دریافت را دارد که ایرانی‌ها در جهان مظلوم واقع شده‌اند و شأن ایران و ایرانیان رعایت نمی‌شود؛ که این ذهنیت واحد ما را مذهب ملی ما با درواقع تشیع شکل داده و ریشه‌هایی هم در گذشته داشته که به آن اشاره شد.

در نهایت با درنظرگرفتن تمام این شاخص‌ها به‌نظر من مذهب ملی کمک می‌کند تا حوزه‌ی یک ملت را به‌الحاظ جغرافیایی و فرهنگی ترسیم و تعریف کنیم. برای ایران تشیع این خاصیت را فراهم می‌کند. اگر بخواییم - یا بدو بسته کلان فرهنگی- بگوییم ایران کجاست و ایرانی‌ها چه کسانی هستند، مشخصه‌ی ایشان یکی نوروز و دیگری تشیع است که پاسخ به آن‌را میسر است. البته تشیع را هم با دو شاخصه عاشورا و مهدویت می‌توانیم در نظر بگیریم و بر این اساس می‌توانیم به دریافت جامعی از ایران و پاسخ به این پرسش که «ایران کجاست و ایرانی‌ها چه کسانی هستند» برسیم.

پیرامون معنای واژگان دین و ملیت

نوید کلهرودی:از دهه چهل یک چرخش معنایی در واژه دیانت و ملیت صورت گرفت که عامل آن روشنفکران آن زمان بودند و بحث ما متمرکز بر چرایی این رخداد است. اما پیش‌ازآن باید موقعیت دین در ایران باستان تا قاجاریه را توضیح دهیم. در اندیشه‌های باستانی دو نگرش دینی کیهانی و مدنی وجود دارد که در ایران باستان نگرش کیهانی رواج داشت. در نگرش کیهانی، هم‌تزاری دین و سیاست را شاهد هستیم و نکته مهم در اندیشه قاجار تا اندازهای باستان جایگاه شاه و نسبت آن با مفهوم دین است. شاه در ایران باستان نه نماینده دین، بلکه خود دین است. لذا دیانت ذیل سیاست تعریف می‌شد چرا که شاهنشاهان دین را بدون واسطه و به‌عنوان عطیه الهی دریافت می‌کردند و جایگاهی بالاتر از مقامات مذهبی داشتند. لذا در ایران باستان فاقد نگرش مدنی هستیم و هرگونه مخالفت با دستگاه حکومت مخالفت با دین تلقی می‌شد. این دیدگاه تا دوره قاجار تا اندازهای برپاست. اما چه‌شد که از عصر مشروطه و خصوصاً پهلوی شاهد برهم خوردن معنای سیاست و دیانت هستیم؟! بخشی از آن به خصوصیات روشنفکران ایران بازمی‌گردد.

نکته نخست زوال سنت است. سنت روشی پویا و نوعی تلقی از زندگی‌ست که از قدیم به ما می‌رسد و وقتی دیگر پاسخ‌گو نباشد دچار تصلب می‌شود. بااین‌حال سنت‌ها با وجود تهی شدن از درون، کالبد خود را حفظ کرده و این‌بار درون خود را با ایدئولوژی پر می‌کنند. روشنفکران ایرانی پس از تضعیف سنت و شکست مشروطه، درصدد احیای مفاهیمی برآمده از مذهب دیگر امکان وجود نداشتند و این کار را با کمک ایدئولوژی انجام دادند. این روشنفکران مجموعه خصوصیاتِ دارند:

اولین ویژگی روشنفکران این‌ست که مفهوم مارکسیستی طبقه را جایگزین مفهوم جایگاه‌اجتماعی کردند.ویژگی دوم تمایل به مارکسیسم است که به ایشان حس تمایز و ایمان و علمی بودن و پیش‌بینی امور و رویکرد ضد عقل و ضد فرد و ارائه راه حل ساده برای مسایل پیچیده و ساخت نوعی ساختار دوانگه (ظالم و مظلوم)، اعطا می‌کند.

درواقع روشنفکران ایرانی، در جریان روشنفکری‌ای که از اروپا وارد ایران شد، به دنبال مفاهیمی مورد علاقه خود بودند که خود را در قالب شباهت دین به مارکسیسم نشان دهند. به‌عبارت دیگر مارکسیسم و ایدئولوژی آن، جای دین را برای روشنفکران ایرانی گرفتند. نکته دیگر این‌ست که بسته بودن جامعه ایرانی و زوال نگرش فلسفی و استدلالی باعث شد تا ادبیات-به ظاهر- تنها راه اندیشیدن تلقی گردد که طبیعتاً دقت‌نظر لازم و استلزامات نگرش فلسفی را نداشت، ازاین‌رو شعر و ادبا متفکران قوم شدند. عامل دیگر بومی‌گرایی است که متأثر از تفرق روشنفکران ایرانی، از نهاد سلطنت، پس‌از کودتای ۲۸ مرداد بود. در این فرآیند ایران‌دوستی کمرنگ شد و ه‌ران چه که به نهاد سلطنت و غرب مربوط است به یک پدیده منفی تبدیل شد.

در این میان تفکر اسلام سیاسی با دو جریان، یکی سید قطب و دیگری نواب صفوی نیز به این روند اضافه شدند. از طرفی سید قطب مفهوم قدیمی طاغوت را وارد میدان می‌کند که قرن‌ها فراموش شده بود و حالا معنای جدید -یعنی آمریکاستیزی و غرب‌ستیزی- می‌گیرد و از طرف دیگر نواب خواستار نوعی اسلام‌سازی ظاهری مانند تفکیک جنسیتی و... برای شکل‌گیری حکومت اسلامی می‌شود.

آن‌چنین روشنفکران نفهمیدند مفهوم برتری فرهنگ بر دین بود. باید گفت دین لایه‌های عمیقی دارد که فراتر از فقه و شریعت می‌باشد و در اعماق وجودی ملت جای گرفته‌است و تلقی ایرانیان از این مفهوم در کنار مفهوم شاهنشاه و ملیت ایرانی همراه نوعی تداوم داشته است. جز نگرش کیهانی که در ابتدا به آن اشاره کردیم نگرش مدنی به دین نیز موجود است. ما این نگرش را در ایران باستان و عصر مدرن نداشتیم.

مراسم نکوداشت حکیم نظامی گنجوی همزمان با هفته کتاب و کتابخوانی با حضور شماری از خطاطان و خوشنویسان کشور در یک مرکز خرید تهران برگزار شد.

در این مراسم ۱۰۰ صفحه از ابیات این شاعر شهیر فارسی زبان توسط بالغ بر ۸۰ خوشنویس، کتابت شد. این صفحات قرار است پس از صفافی به عنوان بخشی از گنجینه آثار نفیس نظامی گنجوی در اختیار دفتر یونسکو در ایران قرار گیرد. در پی تلاش‌های ایران به‌منظور ثبت نظامی گنجوی در یونسکو به عنوان یکی از مشاهیر و مفاخر ایران زمین در رقابت با جمهوری آذربایجان، این مراسم با همت مرکز تجاری اپال در تهران و برنامه‌ریزی برخی سازمان‌های مردم‌نهاد برگزار شد که مورد استقبال بسیاری از بازدیدکنندگان آن مجموعه قرار گرفت. نظامی گنجوی از بزرگ‌ترین و شناخته‌شده‌ترین شاعران و داستان‌سرایان فارسی‌زبان در سده ششم هجری است.

آثار این شاعر به‌خصوص کتاب «پنج گنج»، سهم بزرگی در شکل‌گیری فرهنگ عارفانه و عاشقانه ایرانی دارد.

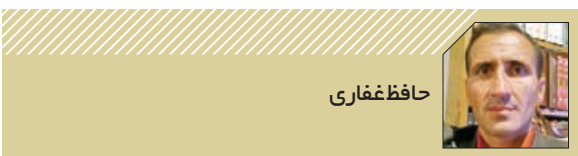
نکوداشت نظامی گنجوی در یک مرکز خرید در تهران



گروهی از کودکان و بزرگسالان در حال مشاهده و لمس یک نقشه بزرگ روی دیوار.

گذری بر زندگی و کارنامه محمد تقی زهتابی نویسنده کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران

وقتی که انسان همدست حادثه می‌شود



حافظ غفاری

اقوام خاورمیانه بنا به موقعیت جغرافیای خاص آن، در تنشی مداوم گرفتار شده‌اند. محدودیت منابع، شکل‌گیری روایت‌های مختلف زیستی از زندگی (قومیت، زبان، مذهب، سنت، مرز، سیاست و غیره)، آن‌ها را به تهاجم، بدبینی، تحقیر و جنگ علیه یکدیگر واداشته است. در تاریخ به سختی می‌توان یک حادثه یا جریان بزرگ را شناسایی کرد که رگ و ریشه‌هایی از آن مرتبط با این منطقه نباشد. از این لحاظ، شاید فرصتی داشته باشیم که زاویه دید خود را نسبت به شخصیت‌های چالش‌برانگیز زندگی تعدیل کنیم و به تأسی از عیسی مسیح بگوییم که: «خدایا اینان را ببخش؛ زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.»

در این فرصت کوتاه، تمرکز ما بر روی یک شخصیت خاص در تاریخ معاصر ایران است. این شخص، مرحوم محمدتقی زهتابی است که باید او را قربانی طوفان‌های همیشه پدیدار زندگی در منطقه دانست. او شخصی بود که سیاست‌مدار به معنای خاص کلمه نبود اما سر از سیاست درآورد. تجاوز نیروهای شوروی به آذربایجان در اواخر جنگ جهانی دوم، او را وارد فرقه سرگردان پیشه‌وری کرد. نه او و نه خود پیشه‌وری درکی درست از کمونیسم و مصائب هم‌نوعان خود در پشت مرزهای بی‌کران شوروی نداشتند؛ اما در اردو و صفوف آنان جای گرفته بودند. هیچ برداشتی از فدرالیسم و خودگردانی نداشتند، اما اقدام به تأسیس

یک منطقه خودگردان کرده بودند، هیچ تعاملی با قدرت‌های جهانی نداشتند، اما ساز ستایش استالین در برابر فاشیسم هیتلری و سرمایه‌داری غرب را سر داده بودند؛ آگاهی آشکاری از ناسیونالیسم مدرن ایرانی نداشتند، اما حداقل خود پیشه‌وری سابقه ایرانگرایی قوی داشت و فرزند دل‌بند خود را به نام نامی داریوش خوانده بود. به هر روی، استالین خسته از جنگ بسیار سنگین در اروپای شرقی، نیروهای خود را از ایران تخلیه کرد و حکومت به‌ظاهر مردمی آنان در کسری از ثانیه فرو ریخت. نقش آفرینان حادثه در عقبه ارتش سرخ به قفقاز جنوبی منتقل شدند. اما در آن جا، آنان اجر و مواجب خدمتی مورد انتظار خود را دریافت نکردند. آنان از نظر توتالیترایسم، فزاینده بلشویکی، مزاحمتی ناکارآمد و مهره‌هایی سوخته تلقی شدند. با همانند خود

پیشه‌وری کشته شدند یا سر از سبیری و شهرهای عقب‌افتاده آسیای مرکزی درآوردند. محمدتقی زهتابی گرفتار این وضع دوم شد و مدت‌ها در آن ناحیه تحت نظر نگاه داشته شد.

چند دهه بعد بازی عوض شد. سیاست‌های غربگرایانه محمدرضاشاه به مذاق مسکو و دارودسته پوپولیستی آنان در خاورمیانه خوش نمی‌آمد. صدام حسین با شعارهای ناسیونالیسم عربی خود را به مسکو متصل کرده بود و در برابر سیاست‌های ناسیونالیسم ایرانی تبلیغ می‌کرد. او به طور مخفیانه محفلی از رانده‌شدگان، تندروان و بازی‌خوردگان را در بغداد به دور هم جمع کرده بود و هزینه لازم برای مبارزه با حکومت شاه را به آنان پرداخت می‌کرد. اما بازی گردان اصلی، این سیاست، کا. گ. ب. بود. سازمان اطلاعات و امنیت شوروی برخی از اعضای سوخته گروه پیشه‌وری را به بغداد اعزام کرده بود تا بر مبنای تجربیات پیشین خود، اقوام ایران را تحریک به خیزش علیه شاه کنند. از جمله این افراد، محمود پناهیان و محمدتقی زهتابی بودند. آنان در رادیو بغداد فرصتی برای تبلیغات قومی علیه ایران پیدا کرده بودند و ضمن آن همه امکانات لازم برای چاپ و نشر و آموزش نیز دریافت می‌کردند. این تجربه کا.گ.ب از اعضای گروه پیشه‌وری معطوف به استفاده آنان در راهاندازی بخش فارسی رادیو چین بود که در آن عنایت‌الله رضا را برای این مأموریت به پکن گسیل داشته بودند. البته عنایت‌الله رضا عاقبت به خیر شد و توانست خود را از چنگال شوروی برهاند و به ایران بازگردد و باقی عمر را در جهت پژوهش‌های تاریخی معطوف به تاریخ ایران و هویت اصیل آذربایجان و مقابله با توطئه‌های الحاق‌گرایانه بگذراند.

کارنامه قلمی زهتابی در این عرصه مشتمل بود بر: ماهنامه اتحاد یولو، پروانه‌نمین سرگذشتی، باغبان ائل اوغلو، چریک افسانه‌سی، بختی یاتیمیش، هستی نسیم، جنایات ۲۵۰ ساله شاهان، آیا زبان فارسی به زبان ملل دیگر ایران برتریت دارد؟ و قواعد الفارسیه. شگفت این‌که هرگز جمعیت قابل توجهی از فعالیت‌های رادیو بغداد یا آثار قلمی علمایی چون او باخبر نمی‌شدند و از این نظر، پلیس سیاسی شاه نیز گویا آنان را چندان جدی نمی‌گرفت و با انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و شکست صدام در این بازی، به مأموریت این اشخاص خاتمه داده شده و به باکو بازگردانده شدند.

پس از انقلاب و به وجود آمدن خلأ سیاسی در جامعه، برخی از اعضاء سرخورده گروه پیشه‌وری به ایران بازگشتند. اما جز معدودی از آشنایان و حامکتب شوروی استقبال آنان نشناخت؛ آنان بر روی تخته‌پاره‌های یک کشتی شکسته اسیر طوفان شده بودند و اینک بر ساحل نجاتی می‌رسیدند که از آن طوفان پیشین خبری نبود؛ اما طوفانی دیگر در آنجا آغازیدن گرفته بود. نخست این‌که انقلاب شده بود و دیگر آن‌که یک جنگ ویرانگر از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای علیه میهن آنان در تدارک بود.

کسانی چون عنایت‌الله رضا پس از بازگشت تلاش کردند دین خود را به میهن ادا کنند و همو در آشکارکردن تاریخ‌سازی فرمایشی استالین و حاکمیت شوروی برای آذربایجان، آثار ارزشمندی از خود به‌جای گذارد. اما برخی در روای بازگشت به دوره زرین یکساله خود در دوره پیشه‌وری، همچنان فعالیت می‌کردند. کسانی چون سلام‌الله جلودید، قهرملیان و زهتابی از این دسته بودند. آنان نه به زندگی



نسب سازی برای صفویه از ابن‌بزاز تا دست کاری‌های سلطنتی

گردان صفوی



شده است؛ درحالی‌که کاتبان نسخه‌های صفوی ضمن افزودن عنوان‌های «منکوس‌کننده اعلام ضلالت کفار»، «تعلیم و تعلم دهنده شعر اسلام و شرایع مبتدالانام»، «جراکننده امر به معروف و نهی از منکر» و «سَیِّد» بر اول نام فیروزشاه، کرد بودن وی و ارتباطش با خاندان سیات را ناسازگار دانسته‌اند؛ ازاین‌رو با حذف عبارت «نسبت پیروز با کرد رفت»، فیروزشاه را از «کرد – سَیِّد» به «سَیِّد» تقلیل داده‌اند تا سیادت وی خالص تر شود؛ بنابراین در نظر کاتبان نسخه نزدیک به نسخه مؤلف و نسخه پیشاصفوی «صولا وجود عرق سیادت در پیروز کرد سنجنانی یا سنجناری امر غیرممکنی نبوده» است (محیط طباطبایی، ۱۳۴۵: ۷۲۲). البته در نظر میرابوالفتح و رونویسان در نسخه‌های صفوی، تلفیق کرد بودن فیروزشاه با سیادت امری غیرممکن و کاهنده درجه سیادت تلقی شده است.

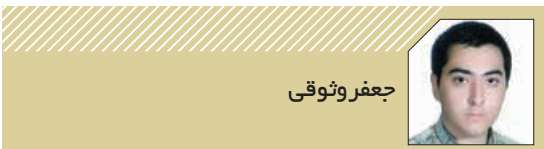
نکته توجه برانگیز، تأثیرپذیری مورخان صفوی از اصلاحات میرابوالفتح و حذف عبارت «کردبودن نسبت فیروزشاه» و سَیِّدسازی او در منابع صفوی است؛ ازاین‌رو تقریباً همه منابع صفوی با تأکید بر نسخه اصلاحی میرابوالفتح، به حذف یا تغییر نسبت کردی فیروزشاه پرداخته و او را «سَیِّد» دانسته‌اند در یکی از نسخه‌های پیشاصفوی که در هند کتابت شده است و احتمالاً به قرن هفدهم مربوط می‌شود، عبارت «نسبت پیروز با کرد رفت» به «پیروز را در ذکر نسب رفت» یا «نسبت فیروز در ذکر نسب رفت» تغییر کرده و کرد بودن او انکار شده است (خاکپور، ۱۳۹۰: ۲۵۲). در منابع صفوی نیز با حذف نسبت کردی فیروزشاه و تأیید سیادتش، فیروزشاه با نام‌های «فیروزشاه زرین کلاه» (خولمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۴۱۰؛ حسینی قزوینی، ۱۳۱۴: ۲۳۵)، «سَیِّد فیروزشاه بن زرین کلاه» (عبدی‌بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۵)، «سَیِّد فیروزشاه زرین کلاه» (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۰۲) و «فیروزشاه، فیروزشاه زرین کلاه و امیر فیروزشاه» (اسکندربیگ، ۱۲۵۰، ج ۱: ۱۰) آمده است. در برخی از عبارات یاد شده واژه سَیِّد در اول نام فیروزشاه نیامده است؛ اما نام او در سلسله‌النسب شیخ صفی‌الدین ذکر شده و در دایره سیادت اجداد شیخ صفی‌الدین قرار گرفته و سَیِّد شده است؛ ازاین‌رو محققان صفوی حذف نسب کردی فیروزشاه را ناشی از پیوند نیافتن سیادت با خاندان کرد در نظر میرابوالفتح و تقلدانش (کاتبان دربار صفوی و مورخان صفوی) و تلاش آنها برای قطع نسب کردی صفویان با تحریف آن دانسته‌اند.

مراجع:

- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۴۵). «صفویه از تخت پوست درویشی تا تخت شهریار ی ۲». وحید، شماره ۳۱، ۷۲۰-۷۲۷.
- موریومتو، کاروتو (۱۳۹۰). «ولین نشان از سیادت صفویان در کتب انساب مدرکی جدید برای پیش‌صفوی سیادت». ترجمه علی خاکپور، پیام بهارستان، دوره ۲، سال ۳، شماره ۱۱، ۲۴۱-۲۴۳.
- خولدمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰). حبیب السیر فی اخبار افشار بدر، مقدمه جلال‌الدین همای، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، جلد ۴، تهران: اساطیر.
- حسینی قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۱۴). لب‌ال تاریخ، به اهتمام سَیِّد جلال‌الدین طهرانی، تهران: خور.
- عبدی‌بیگ شیرازی، زین‌العابدین علی (۱۳۶۹). تکمله‌الخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی، تهران: نی.
- منشی قزوینی، بوقا (۱۳۷۸). جواهرالخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- اسکندربیگ ترکمان (۱۳۵۰). تاریخ عالم‌آرای عباسی، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.

تألیص مقاله علمی و پژوهشی: بررسی فرایند نسب سازی شیخ صفی‌الدین اربلبیلی از نسخه ابن‌بزاز تا دست کاری‌های طبقیتی و سلطنتی و بازتاب آن در منابع صفوی، نوشته: محمود فتوحی رود معجنی؛ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد و علی صادقی حسن آبادی؛ دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، گرایش ادبیات عرفانی و سید علی اصغر میرباقری فرد؛ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، پژوهش‌های ادب عرفانی، سال پانزدهم بهار و تابستان ۱۴۰۰ شماره ۱ (پیاپی ۴۶)، صص ۳۹-۶۴

مشخصات نسخه	تعداد برگ	تاریخ کتابت	محل نگهداری	اختصارات
نماینده نسخه نزدیک به نسخه مؤلف است.	۲۶۱ ک	۸۹۶ ق.	کتابخانه‌ایاصوفیا	الف
نماینده نسخه‌های پیشاصفوی است.	۸۵۷ ک	۱۰۴۲ق.	کتابخانه آستان قدس	ق
نماینده نسخه‌های دربار صفوی: نسخه اصلاحی میرابوالفتح حسینی و نسخه اهدایی به شاه طهماسب.	۷۸۱ ک	قرن ۱۰	کتابخانه ملی	م
نماینده دیگر نسخه‌های دربار صفوی کتابت‌شده از روی نسخه میرابوالفتح	۲۰۴:۱ ک ۱۶۷:۲ ک ۲۰۵:۳ ک ۲۲۳:۴ ک	۹۷۶ ق.	موزه بریتانیا	ب
نسخهٔ چاپ‌شدهٔ کتاب صفوةالصفا توسط طباطبایی مجد	۱۳۴۸ ک	۱۳۷۳ ش.	نسخهٔ چاپی	ج



جعفر وتوقی

این تحقیق اساساً بر دست‌نویس‌های موجود کتاب صفوةالصفا و تبارشناسی آنها متمرکز است؛ ازاین‌رو با روش نسخه‌شناختی به بررسی نسخه‌های صفوةالصفا می‌پردازد. همچنین با گردآوری حدود ده نسخه از مهم‌ترین نسخه‌های این اثر و مقابله آنها با یکی از قدیم‌ترین نسخه‌های صفوةالصفا، نسخه ایاصوفیا کتابت شده در سال ۸۹۶ ق، به تبارشناسی نسخه‌ها پرداخته شده است. نسخه‌های صفوةالصفا دست‌کم به چهار دسته نسخه مؤلف (نسخه ابن‌بزاز)، نسخه نزدیک به نسخه مؤلف، نسخه‌های پیشاصفوی و نسخه‌های صفوی تقسیم شده است. همچنین ابعاد شش‌گانه سیادت شیخ صفی‌الدین در نسخه نزدیک به نسخه مؤلف و شیوه دگرگونی آن در نسخه‌های پیشاصفوی و صفوی تشریح شده است. در پایان هریک از این بخش‌های شش‌گانه نیز با روش تحلیل تاریخی، شیوه بازتاب این تغییرات در منابع صفوی آورده شده است.

نسخه‌های صفوةالصفا دست‌کم در چهار دسته قرار می‌گیرد.

۱ نسخه مؤلف: نسخه ابن‌بزاز اربلبیلی است که در سال ۷۵۹ ق. کتابت شده است. متأسفانه تا کنون در متون فهرست نسخه‌های خطی، نشانی از این نسخه یافت نشده است.

۲ نسخه‌های نزدیک به نسخه مؤلف: نسخه‌های کتابت شده از روی نسخه مؤلف است. این نسخه‌ها باید جزو نسخه‌های برکنارمانده از تغییرات ایدئولوژیک باشند. نسخهٔ لیدن با تاریخ کتابت ۸۹۰ ق. و نسخه کتابخانه ایاصوفیا با تاریخ کتابت ۸۹۶ ق. جزو این نسخه‌ها هستند.

۳ نسخه‌های پیشاصفوی: این نسخه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شود: نخست نسخه‌هایی است که پیروان/ کاتبان طریقت صفوی پس از سال ۷۵۹ ق. تا زمان به قدرت رسیدن شاه طهماسب از روی نسخه مؤلف یا نسخ دیگر کتابت کرده‌اند و رفته‌رفته تغییرات ایدئولوژیک را در متن آنها وارد کرده‌اند؛ دوم، نسخه‌هایی که بعد از زمان شاه طهماسب از روی نسخه‌های تغییر یافتهٔ پیروان/ کاتبان طریقت صفوی کتابت شده است. نسخه کتابخانه آستان قدس با تاریخ کتابت ۱۰۴۲، نسخه کتابخانه بانکی‌پور با تاریخ ۱۰۳۵ ق، نسخه دیوان هند با تاریخ کتابت حدود قرن دوازده جزو این نسخه‌هاست. از تغییرات راه یافته در این نسخه‌ها، تلاش پیروان/ کاتبان طریقت صفوی برای همسوسازی تدریجی محتوای کتاب با اندیشه‌های طریقت صفوی آشکار است؛ ازاین‌رو این نسخه‌ها «نسخه‌های طریقت صفوی یا نسخه‌های پیشاصفوی» و دست‌کاری‌های آنها، «دست‌کاری‌های طریقتی یا دست‌کاری‌های پیشاصفوی» نامیده شده است.

۴ نسخه‌های دربار صفوی: این نسخه‌ها نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: نخست، نسخه میرابوالفتح حسینی است. این نسخه، نسخه اصلاحی میرابوالفتح با ایدئولوژی شیعی حاکم بر دربار صفوی بعد از دستور شاه طهماسب برای تصحیح و تنقیح صفوةالصفا و جدا کردن حق و باطل از آن است. این نسخه در کتابخانه ملی تهران با تاریخ کتابت حدود قرن ده موجود است؛ دوم، نسخه‌های کتابت‌شده از روی نسخه میرابوالفتح است؛ نسخه موزه بریتانیا با تاریخ کتابت ۹۷۶ ق، نسخه کتابخانه ملی تبریز با تاریخ کتابت ۹۵۰ ق. و نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز با تاریخ کتابت ۹۵۰ ق. جزو این نسخه‌ها هستند؛ بنابراین نگارندگان این نسخه‌ها را «نسخه‌های دربار صفوی یا نسخه‌های صفوی» و دست‌کاری‌های آن را «دست‌کاری‌های صفوی یا دست‌کاری‌های سلطنتی» نامیده‌اند.

مشخصات نسخه‌های برگزیده در این پژوهش

بررسی‌های نسخه‌شناختی بیانگر اعتقاد شیخ صفی‌الدین به همسانی طبقات سادات و آغاز برتردانی آنها بر همدیگر در دوران پیشاصفوی و تقویت و تشدید آن در دوران صفوی است؛ ازاین‌رو در نسخه نزدیک به نسخه مؤلف و نسخه پیشاصفوی عبارت «علوی و شریف بودن نسب شیخ و مشبته بودن آن» آمده است؛ درحالی‌که در نسخه‌های صفوی این عبارت حذف شده و عبارت «از کدام فرقه سادات‌اند» جایگزین آن شده است. کسروی افزودن سیادت علوی و شریف شیخ صفی‌الدین را به نسخه پیشاصفوی، از افزوده‌های تدریجی و گام‌به‌گام شیخ صدرالدین برای سَیِّدسازی خود و خاندانش دانسته است؛ اما در دسترس نبودن نسخه ابن‌بزاز و آمدن این حکایت در نسخه نزدیک به نسخه مؤلف و قدیم‌ترین نسخه موجود صفوةالصفا (نسخهٔ لیدن) پذیرش ادعای کسروی را محل تردید قرار می‌دهد. همچنین تناقض موجود در ادعای کسروی درباره اقدامات گام‌به‌گام شیخ صدرالدین، و اثبات سیادت علوی شیخ صفی‌الدین و منسوخ کردن دوباره سیادت علوی برای اثبات حسینی بودن آن ناموجه می‌نماید؛ بنابراین تا زمان پیدا نشدن نسخه ابن‌بزاز یا نسخه‌های قدیم‌تر از سال ۸۹۰ ق. برای ردیابی حقیقت ماجرای سیادت شیخ ناچاریم با وجود تناقضات آشکار در این حکایت، با استناد به اقدم نسخه‌های صفوةالصفا سیادت شیخ صفی‌الدین را فارغ از علوی یا حسینی بودن آن بپذیریم و شیخ را سَیِّد بدانیم.

همچنین در نسخه نزدیک به نسخه مؤلف و نسخه پیشاصفوی عبارت «نسبت پیروز با کرد رفت» آمده و بر «کرد بودن نسبت فیروزشاه» تأکید شده است؛ درحالی‌که در نسخه‌های صفوی این عبارات حذف شده و واژهٔ «سَیِّد» بر اول نام وی افزوده شده است. همچنین در بخش «نسب نامه شیخ صفی‌الدین» نسخه نزدیک به نسخه مؤلف و نسخه پیشاصفوی به ترتیب به کرد بودن نسب پیروزشاه باعنوان «پیروزالکردی السنجنانی» و «الکردی السنجنانی پیروزشاه زرین کلاه» اشاره شده است؛ درحالی‌که در نسخه‌های صفوی کرد بودن نسب وی حذف شده و با عنوان «سَیِّد فیروزشاه زرین کلاه» آمده است؛ ازاین‌رو در نظر کاتبان نسخه نزدیک به نسخه مؤلف و نسخه پیشاصفوی کردبودن فیروزشاه، جد پنجم شیخ صفی‌الدین، با ارتباط او با خاندان سیادت منافات نداشته و فیروزشاه «کرد – سَیِّد» معرفی

^[1] Song of Swan
^[2] IQ KÜLTÜR SANAT YAYINCILIK
^[3] ULUSLARARASI TANITIM HİZMETLERİ TİC.
^[4] Agglutinative language



نیمّا عظیمی

از ساعت ۱۶:۳۰ دوشنبه ۲۹ آبان ماه ۱۴۰۲ خورشیدی... باری دیگر تبریز و آذربایجان، در گرمای داشت زبان و ادب پارسی، آغوش پُرمهر خود را بر عاشقان ایران‌زمین گشوده و جز مهر پاسخ نگرفت. تبریز، سرمه‌ی چشم خود را از غبار کفش میهمانانی کرد که همگی خود میزبان بودند. در این روز پراهنّت و آمیخته به عشق، بنیاد ایران‌شناسی استان آذربایجان شرقی، کتاب ایران‌پرستی خود را گشوده و در برگ «بیست و نهم» از فصل «آبان» امسال خود (سال ۱۴۰۲ خورشیدی)، به یادگار نوشت: «رونمایی و معرفی تصحیح جدیدِ دیوان قطران تبریزی در کوی سرخاب_ عمارت تاریخی بنیاد ایران‌شناسی.»

اما منی که نگارنده‌ی این گزارش هستم، چگونه از زیبایی‌های پیش‌از آغاز نشست سخن نگویم؟! همه‌چیز در اوج خود بود و تصویر این حضور زیباتر نیز شد، در آن گاه که ابرهای پاییزی تبریز چشمِ تَر نمودند از دیدن این شور و شعور گردآمدگان از جای‌جای ایران؛ که پاره‌های تن یکدیگر هستند. گویا آسمان تبریز نیز انتظار کشیده بودا که آن‌گونه دانه‌دانه برای آن دلدادگان عاشق، اشک شوق می‌ریخت و در پیشواز از باره‌های تن تبریز، که از اورمیه و تهران و اردبیل و اصفهان و اراک و ... آمده بودند، برگ‌های طلایی را از درختان کهنسال خیابان سرخاب آذربادگان، نثار قدم‌های ارجمندشان می‌کرد. کوتاه سخن این‌که برای شرح این عاشقی، قلم نگارنده‌ی این سطور، همیشه کم‌توان است.

باری ... در این نشست که با همکاری موسسه میراث مکتوب و سخنرانی استادان: علی اشرف‌صادقی، محمود عابدی، باقرصدری‌نیا، جمشید علی‌زاده، اکبر ایرانی، سجاد آیدنلو و محمدطاهری خسروشاهی برگزار شد، نخست دبیر نشست جناب سعید طرم‌سی پس‌از بیان سخنان آغازین در چِستی و موضوع نشست و عرض خوش‌آمد به حاضران، مجلس را که نمایان بود سرشار از شور وطن‌پرستی خواهد بود خجسته خوانده و در ادامه از جناب آقای محمد طاهری خسروشاهی دعوت به سخنرانی کردند.

قطران یکی از پیش‌آهنگ‌های شعر پارسی در آذربایجان

جناب طاهری خسروشاهی، رئیس بنیاد ایران‌شناسی آذربایجان شرقی، سخنان خود را با ابراز سپاس از حضور میهمانان و اظهار تأسّف و تسلیّت از درگذشت عرفان‌پژوه نامدار و محقق ارجمند عرفان آذربایجان روان‌شاد صمد موحد آغاز نموده و بیان داشتند: «ما از مدت‌ها پیش در بنیاد ایران‌شناسی، درصدد برگزاری نشستِی به‌منظور بزرگداشت قطران تبریزی بودیم، که خوشبختانه انتشار و چاپ کتاب مستطاب دیوان قطران به تصحیح جناب دکتر عابدی و همکاران ارجمند ایشان، از جمله: جناب دکتر مسعود جعفری جزی، سرکار خاتم تهمنیه معرفت و خاتم عطایی کجویی، ما را در برگزاری این نشست مصمم‌تر کرد». ایشان با تأکید بر جایگاه قطران تبریزی و اهمیت آن برای بنیاد ایران‌شناسی آذربایجان شرقی سه دلیل عمده شمرند: «اول آن‌که قطران یکی از بزرگ‌ترین شاعران گستره‌ی تاریخ ادبیات ایران است؛ دوم آن‌که قطران یکی از پیش‌آهنگ‌های شعر پارسی در آن خطه است؛ و سوم آن که دیوان قطران تنها یک دیوان شعر ساده نبوده و آن هم کتاب شعر و هم کتاب تاریخ است که ناگفته‌های بسیاری در حوزه‌ی تاریخ و به‌ویژه تاریخ آذربایجان را پوشش می‌دهد، چنان‌که نام رجال و شاهان و سلسله‌های بسیاری را می‌توان از این دیوان مستفاد کرد». ایشان ضمن اشاره به این ویژگی‌های برتر دیوان قطران، اما اظهار شگفتی کردند که «چه رو قطران در میان محققان ادبی و مراکز علمی» مورد بی‌مهری و کم‌توجهی قرار گرفته «و چندان در حوزه تحقیقات ادبی و تتبعات تاریخی مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است؟!» و بیان داشتند که چون «تَرِ دیک به هفتاد سال پیش مرحوم حاج محمد نخجوانی برای نخستین بار اقدام به چاپ و انتشار دیوان قطران نمودند جامعه علمی و ادبی را متوجه به این دیوان کردند، اما ایشان مصحح متن نبودند، لذا لازم بود مردی از خویش برون آید و کاری بکند». ایشان در ادامه بیان شادی نمودند که «خوشبختانه در طول ده سال گذشته، استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمود عابدی و همکارانشان در فرهنگستان زبان و ادب پارسی اقدام اقدام به تصحیح متن اشعار قطران نموده‌اند که امروز در تبریز رونمایی می‌شود. من ابتدا به‌عنوان یک تبریزی و آذربایجانی دست استاد را می‌بوسم که در معنای واقعی

کلمه دیوان قطران را احیا کردند؛ اما چه کسی است که نداند حقیقتا کار روی دیوان قطران لغزش گاه و یک کار بسیار دشوار است» و سپس ایشان علت اصلی و فنی این دشواری را دور بودن زمان زیست قطران از زمان اولین تدوین دیوان وی که فاصله‌ای به اندازهِی پنج قرن می‌باشد اشاره کرده و بیان داشتند که «سنخ خطی دیوان قطران مربوط به دوره‌ی صفویه تا سال‌های قاجاریه است» که امر رسیدگی را بسیار مشکل می‌کند.

دکتر طاهری خسروشاهی در پایان سخنان خود در راستای بیان مزایای دیوان قطران به تصحیح دکتر محمود عابدی بیان داشتند: «از مهم‌ترین برتری‌های این چاپ ذکر نسخه‌بدل‌های ابیات است. مصحح دیوان در مقابل بعضی واژگان علامت سوال گذاشته‌اند که این نشان‌گر دقت مصحح بوده که به این شیوه بیان داشته‌اند برای آن واژه معنای نیکو و گویا نیافته‌اند؛ و این یعنی حضرت استاد معنا را قربانی لفظ نکرده و پایبند به اصل معنا بوده‌اند». جناب دکتر خسروشاهی در ادامه‌ی سخنان پایانی خود گذار کوتاهی بر عالمانگی دیوان قطران به تصحیح دکتر عابدی داشته و در بیان کمال و برتری آن اذعان داشتند: «این مقدمه خود به‌منابه کتاب و رساله‌ی مستقلی‌ست که از مسائل مهمی چون تحلیل شعر قطران، زبان قطران، بحث تداخل ابیات رودکی، در آن سخن به‌میان آمده است» و اضافه داشتند: «در بخش تعلیقات نیز توضیحات مهمی در پایان کتاب آمده است». طاهری خسروشاهی هنگام سخن از آرزوها و امیدواری‌هایش برای یافته‌شدن نسخه‌ای قدیمی از دیوان قطران، گفت: «به قول معروف خدا را چه دیدی؟ شاید چنین نسخه‌ای پیدا شد!» و با این سخن و آرزوی زیبا کلام خود را پایان بخشیدند.

این اثر از نظر روش یک کار درسی برای محققین است

دکتر اکبر ایرانی، رئیس سازمان میراث مکتوب ایران، به‌عنوان دومین سخنران سخنان خود را این چنین آغاز نمودند: «خوشحالم که در این جلسه در خدمت علاقه‌مندان فرهنگ ایران هستم. این سعادت نصیب بنده شد که امسال برای بار دوم در شهر فرهنگ‌پرور تبریز خدمت شما عزیزان برسم. اسباب خیر این سفر، حضرت قطران تبریزی بود. روحش شاد که انتشار این اثر حاضر- که می‌توان گفت یکی از بهترین و اساسی‌ترین تحقیقات و تصحیحات کهن فارسی است- که شاید در چند دهه اخیر به‌دست بزرگ‌مردی صورت گرفته که عزم خود را برای حفظ و تحقیق و تصحیح متون عرفانی و به‌ویژه متون کهن گذاشته است. کارهای آقای دکتر عابدی می‌تواند الگوی مصححان باشد؛ کسانی که در حوزه تحقیق و تصحیح متون کار می‌کنند باید بدانند چه خون‌دل‌ها خورده شده تااثر تکمیل شده است.» اکبر ایرانی ضمن اظهار تأسف از درگذشت شادروان استاد صمد موحد اشاره‌ای به‌جا و نکته‌سنجانه به مراسم تشیع پیکر یکی از عشاق ایران‌زمین، شادروان دکتر محمدعلی اسلامی‌ندوشن داشتند که سال‌ها پیش و درهم‌زمانی با این‌روز پیکر نامشان در تهران تشییع شد. متناسب با همین موضوع، دکتر ایرانی اشاره به قصیده‌ای از دیوان قطران یادداشت و شادروان اسلامی‌ندوشن به همسرشان تقدیم کرده بودند؛ و خواندند: «یک بار بُود عید به سال اندر ...»

ایشان در ادامه‌ی سخنان خود افزودند: «موسسه میراث مکتوب امسال سی ساله خواهد شد؛ و اگر از موسسه سخن می‌گویم دینی است که باید ادا بشود، که موسسه به‌رغم مشکلاتی که داشته سر پا ایستاده است. بنده در این سی سال که بنیان‌گذار و نیز ادامه‌دهنده‌ی راه بوده‌ام، اکنون نزدیک به چهارصدشصت کتاب و مجلات بسیار و متعددی را منتشر کردیم. ما در این مسیر، مشکلات تصحیح را لمس کرده‌ایم؛ و در این آثار حدود سه‌هزار لغت هست که در لغت‌نامه‌ها/ز جمله لغت‌نامه‌ی دهخدا وجود ندارند. این اثر هم از این جمله است که واژگان مخصوص منطقه آذربایجان در آن وجود دارد که به همت محمود عابدی که از شاخص‌ترین مصححان هستند، تصحیح و به چاپ رسیده است؛ و به این ترتیب است که مشکلات تصحیح را فهمیده‌ایم. وقتی من کار دیوان قطران را می‌بینم که در هر پاروقی نسخه‌بدل‌ها -که گاهی سی تا چهل جلد می‌شوند- معرفی شده‌اند (کسانی که در حوزه تصحیح کار می‌کنند می‌دانند این شاهکار یعنی چه) برتری آن‌را متوجه می‌شوم؛ چنان که این اثر از نظر روش و متد یک کار درسی برای محققینی است که می‌خواهند کار تحقیق را الگو قرار دهند».

ایشان در ادامه و در بیان مکاتب تصحیح گفتند: «ما در کار تصحیح دو مکتب داریم؛ یکی مکتب دقت و دیگری مکتب سرعت. چنان‌که اگر شادروان دکتر مینوی را نمونه قرار دهیم یعنی مکتب دقت و اگر شادروان دکتر نفیسی و دکتر افشار را نمونه قرار دهیم یعنی مکتب سرعت».



ایشان در ادامه مشکل اصلی در امر تصحیح را جمع‌آوری نسخی دانستند «که در آن‌ها احتمال داده می‌شود ابیات یا اشعاری از این اثر در آن‌ها هست.»

قطران را باید آدم‌الشعراي آذربایجان نامید

دکتر باقر صدری‌نیا سومین سخنران بودند. ایشان سخنان خود را با احترام به جایگاه دکتر محمدعلی اسلامی‌ندوشن آغاز نمودند و به روان شادروان صمد موحد نیز درود فرستادند. صدری‌نیا در ادامه‌ی سخنان خود گفت: «اگر رودکی را پیش‌آهنگ و پدر شعر فارسی بدانیم (که چنین نیز هست) قطران را باید نیز پیش‌آهنگ و آدم‌الشعراي آذربایجان نامید. قطران نماینده و نماد وحدت فرهنگی ایران بوده است و دیوان وی از منظر تاریخی، دارای برخی اطلاعات منحصربه‌فرد تاریخی، به‌ویژه در حوزه تاریخ آذربایجان و قفقاز و اران می‌باشد که در جایی جز آن نیامده است. شما اگر کتاب ارجمند احمد کسروی در مورد شهریاران گه‌نام را بنگرید، خواهید دید ایشان بخشی از تاریخ مکتوب ایران را با کوشش‌های بسیار هوشمندانه و نبوغ‌آمیز خود احیا کرده‌اند؛ و جالب‌توجه است که مستند عمده‌ی کسروی دیوان قطران است که امروز با همت و پشتکار بالا و دقت‌نظر ویژه جناب دکتر عابدی و دوست ارج‌مندم جناب دکتر جعفری و همکارانشان، به زور طبع آراسته شده است. افراد گوناگونی ازجمله رشیدالدین وطواط از قطران نام برده‌اند و این نشان‌گر آن است که قطران پس‌از مرگ خود در دوردست‌های قلمرو فرهنگی ایران دارای شهرت بوده است. شعر قطران را علاوه‌بر یک اثر هنری می‌توان از منظر زبان‌شناسی و تاریخی و اجتماعی و بسیاری جهات دیگر بررسی کرد، اما چنان‌که گفت‌م او نماد و نماینده وحدت فرهنگی ایران بود؛ ایران بزرگی که در آن روزگار وحدت سیاسی خود را از دست داده بود، اما وحدت فرهنگی آن هم‌چنان در طول این سده‌ها بر جای بوده، و قطران را می‌توان یکی از این سخن‌گویان فرهنگی و نماد و نماینده آن دانست. به نظر می‌رسد که وابستگی به ایران فرهنگی در میان شاعران این خطه (آذربایجان و قفقاز و اران) بیش‌از مناطق دیگر بوده، و ازجمله در قطران تبریزی تجلی یافته است. قطران معاصر ناصرخسرو بوده و با وی دیداری داشته است. گزارش ناصرخسرو از این دیدار نشان می‌دهد که قطران در آن روزگار در همین تبریز دیوان قبیقی طوسی و مُنجیک ترمذی را می‌خوانده است؛ و این خود یکی از آن شگفتی‌هاست که با آن مسافت، در آن روزگاران و اندکی پس‌از درگذشت آن‌ها -و چه‌بسا در روزگار خود آن‌ها- دیوان شعری آن‌ها به تبریز رسیده و در این‌جا خواندن می‌شد».

دکتر صدری نیا در ادامه تنگ‌نظران هم‌بستگی ملی ایران را مورد خطاب قرار داده و بیان داشتند: «تنک‌مایگان کم‌دانشی که گمان می‌کنند ایران به‌لحاظ فرهنگی وحدتی نداشته، باید در تاریخ تامل کنند. تاریخ نشان می‌دهد که یک پیوستگی وثیق فرهنگی در میان اجزای گسترده‌ی این سرزمین، از همان دیرباز، وجود داشته است.»

استاد باقری‌نیا در این‌خصوص، سخنان خود را این‌گونه تشریح نمودند: «ناصرخسرو در اشعارش دو بار از ایران نام برده است (گرچه انتظار می‌رفت که خیلی بیشتر از این باشد) اما قطران که معاصر اوست سی‌ودو بار از ایران نام آورده است. وقتی به شخصیت‌های اساطیری و

عناصر تاریخی-اسطوره‌ای می‌پردازیم و از این منظر تامل می‌کنیم، مثلاً نام‌های رستم و فریدون و جمشید به‌عنوان شخصیت‌های اساطیری شاهنامه در دیوان ناصرخسرو، نام رستم نه بار، فریدون یازده بار و دیگربار نه بار جمشید آمده است. درحالی‌که در دیوان قطران تبریزی نام رستم سی بار، نام فریدون چهل‌ویک بار و نام جمشید بیست‌ودو بار تکرار شده است؛ و همین نشانِ دل‌بستگی به تاریخ و اساطیر ایران است.

به‌لحاظ آماری وقتی دیوان ناصرخسرو و دیوان قطران را مقایسه می‌کنیم، حجم مشابهی دارند اما وجود تفاوت قابل‌ملاحظه در بسامد استفاده‌ی آن‌ها از نام شخصیت‌های اساطیری در نوع خود معنی‌دار بوده و مبین میزان دل‌بستگی هریک از آن‌ها به تاریخ و فرهنگ مشترک ایرانی است. البته این موضوع فقط مختص قطران نیست، من خاقانی را نیز با شاعر معاصر او کمال‌الدین اصفهانی مقایسه کرده‌ام، که در آن‌جا نیز باز ما همین آمار را می‌بینیم، خاقانی در خلال دیوان خود هجده بار از ایران و بیش‌از شصت بار از رستم، بیست‌وهفت بار از زال و شصت‌ویچ بار از جمشید نام برده است، درحالی‌که کمال‌الدین اصفهانی از ایران تنها یک بار، از رستم هفت بار و از زال پنج بار نام آورده است؛ و باز این تفاوت آماری بسیار قابل‌ملاحظه است. به نظامی نمی‌خواهم بپردازم که او دیگر اوج توجه به تاریخ و فرهنگ و اساطیر ایرانی است (که خودش بحثی مفصل است)، من می‌خواهم بگویم که از این منظر هم شعر قطران شایسته‌ی مطالعه‌ی دقیق علمی است. من تردیدی ندارم که روح قطران امروز شاد است که دیوان او با این پیراستگی به زور طبع آراسته شده است».

قطران تبریزی مدتی را در اورمیه ساکن بوده است

پس از سخنان جذاب دکترصدری نیا، دبیر نشست نامی را برای انجام سخنرانی به زبان آورد که باید وزن علمی این نام را نیز با بزرگان تاریخ ادبیات ایران سنجد. استاد دکتر «سجاد آیدنلو» که جوان ترین دانشمند برجسته ی شاهنامه شناس حال حاضر در جهان است. این ستاره‌ی تابناک اورمیه‌ای که امروز در کهکشان پرفروغ فرهنگ و ادب ایران می‌درخشد، و ثبت است و ثبت خواهد بود بر جریده‌ی ایران، دوام اوه او که فرزند نامیرای ایران و از نسل سیاوش است، سخنان خود را مانند همیشه با بیت ابتدایی شاهنامه «به نام خداوند جان و خرد/ کزین برتر اندیشه برنگذرد» آغاز نموده و اعتبار این جلسه را به یاد و خاطره‌ی تابناک و ماندگار شادروان‌ها استاد دکتر اسلامی‌ندوشن و استاد تازه در گذشته شادروان دکتر صمد موحد، پیش‌کش نمودند.

دکتر آیدنلو سخنان خود را آغازیدند: «انتشار تصحیح علمی-انتقادی کهن‌ترین سند ادبی فعلایبقی‌مانده و موجود از آذربایجان به زبان فارسی یعنی دیوان قطران به اهتمام جناب دکتر محمود عابدی، جناب دکتر مسعود جعفری جزی و بانوان محترم سرکار خانم‌ها دکتر عطایی و معرفت، اقدام بسیار مهم و ارزش‌مندی در تاریخچه تحقیقات ادبی، به‌ویژه در دوره معاصر به‌شمار می‌آید».

دکتر آیدنلو در ادامه و در بیان اهمیت این تصحیح به چند جهت اشاره داشتند: «یکی این‌که این اثر به‌طور عام به‌لحاظ تعلق به قرن پنجم و قدمت اثر در تاریخ شعر فارسی بسیار مهم است و به‌طورخاص به‌جهت سابقه و قدمت فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی در آذربایجان، دارای اهمیت است». ایشان ادامه دادند: «شیر از تصحیح‌های دقیق و نویافته یا تغییر یافته نسبت به چاپ شادروان نخجوانی، به‌نظر بنده اهمیت بسیار مهم این اثر هزاروصدوچهل بیتی است که به‌عنوان ابیات نویافته در این تصحیح، نسبت به چاپ قبلی، موجود است. بر اساس یکی از نویافته‌های این تصحیح جدید که در چاپ قبلی نیست، من نکته‌ای را طرح خواهم کرد



گزارش نشست رونمایی تصحیح جدید دیوان قطران تبریزی در بنیاد ایران شناسی استان

دفاع از زبان و ادب پارسی با لهجه و

که البته تفسیر (تفصیل) آن به شکل یک مقاله‌ی حدودا سی صفحه‌ای با نام کهن‌ترین اشارات به شخصیت‌ها و داستان‌های شاهنامه در اورمیه با عنوان فرعی «گوشه‌ای از تاریخ سیاسی و فرهنگی اورمیه» براساس مستنداتِی از تصحیح تازه‌ی دیوان قطران تبریزی در مجله‌ی بخارا چاپ خواهد شد. نکته‌ای هست که در تصحیح جدید دیوان قطران تبریزی برای نخستین بار مشخص شده است که قطران سه بار در سه بیت نام شهر اورمیه را به سه صورت اَرمی، اورمی و اورمین، به کار برده است. در مورد نام اورمیه در همان مقاله که عرض کردم، مفصل بحث کرده‌ام؛ در متون قدیمی وجه غالب اورمیه است، در دوره معاصر اورمیه نوشته می‌شود اما به احتمال قریب‌به‌یقین و بنابر دلایلی صورت درست اورمیه است. چنان‌که در دیوان قطران اورمی و اَرمی مخفف ارمیه و اورمیه هستند. اما در صورت نسبتا عجیب اورمین این «ن» اصطلاحا صامت غیراشتقاقی است که در متون کهن فارسی به انتهای برخی واژگان اضافه شده است. مثلا ما در متون کهن «نگشتری» و «نگشتَرین»، «آشتی» و «آشتین» داریم.

دکتر آیدنلو در ادامه‌ی سخنان گهربار خودنگاهی به‌مقدمه‌ی دیوان قطران داشته و بیان داشتند: «در مقدمه‌ی عالمانه‌ی این تصحیح جدید باز برای نخستین بار روشن شد قطران تبریزی در برهه‌ای از زندگانی خودش، مدتی را در شهر اورمیه ساکن بوده است و اتفاقا دلیل این‌که در برخی از منابع و تذکره‌های قدیمی به وی نسبت «مَروَی» داده‌اند به‌دلیل اقامت چندساله‌ی او در این شهر بوده است. بنده بنابر خوانش قرائنی در آن مقاله حدس زدم که این اقامت در دو برهه‌ی زمانی مختلف از سال ۴۵۱ یعنی زمان درگذشت ابومنصور و مسودان فرمانروای تبریز تا ۴۵۹ و مقطع زمانی دیگر از ۴۶۸ تا ۴۷۰ بوده باشد و حدودا ده سال قطران در این شهر زیسته است و فرمانروای این شهر را که ابوالخلیل جعفر نام داشته در اشعار خود مدح کرده است. نکته‌ی بسیار مهمی که قطران بارها در قصاید ستایش فرمانروای محلی اورمیه آورده و قابل‌اهمیت است، این می‌باشد که قطران این شخص را فرمانروای «ایران» نامیده است، این مسئله شناختگی ایران در سده پنجم در آذربایجان و اورمیه و نازیدن به ایرانی نامیدن یک فرمانروا را نمایان می‌سازد که نکته‌ی بسیار مهمی است. در دیوان قطران، طبق تصحیح جدید، سی قصیده کوتاه و بلند، دو ترکیب‌بند و یک مسمط عنوان‌دار (یعنی در عنوانش نوشته در مدح ابوالخلیل جعفر) موجود هست؛ و من احتمال می‌دهم شاید در میان قصاید بی‌عنوان که در دیوان هست، اشعاری درباره این شخص (ابوالخلیل جعفر) باشد. نتیجه‌ای که ما می‌گیریم این هست: یعنی فرض بر این هست که این اشعار به احتمال قریب‌به‌یقین در زمان اقامت قطران در اورمیه سروده شده است و اگر هم احیانا خارج از این شهر سروده شده باشد، به‌هرحال، در دربار فرمانروایی محلی این شهر و نیز در حضور اهالی آن منطقه خوانده شده است؛ بنابراین اولاً فعلا می‌توان این شعرها را نخستین و قدیمی‌ترین اشعار فارسی سروده‌شده و باقی‌مانده به زبان پارسی در شهر اورمیه دانست؛ ثانیاً اشارات و تلمیحات شاهنامه‌ای این اشعار را باز قدیمی‌ترین سند اشعار شاهنامه‌ای موجود در شهر اورمیه دانست.

درباره‌ی آشنایی قطران با شاهنامه بنده در دو جا (نخستین بار در مقاله‌ای با نام «نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه» که در مجله ایران‌شناسی چاپ آمریکا، دکتر جلال متینی، در سال ۱۳۸۴ سخن گفته‌ام و دومین بار در کتاب «آذربایجان و شاهنامه» به این مهم پرداخته‌ام) بحث کرده‌ام و وارد بحث نمی‌شوم؛ اما نکته این‌جاست که باتوجه به تعبیر استاد شفیع‌ی کدکنی برداشت و طرز تلقی شاعران از اسطوره‌ها از نظر ادبی و تاریخی به جو سیاسی- اجتماعی و



نمایان آذربایجان شرقی:

پس از رجمند آذری

محیط زندگی ایشان بستگی دارد.» و آن گاه از دانشجویان محترم خواستند تا به صحبتی که گفته‌شده دیگر باره دقت کنند؛ و ادامه دادند: «تلمیحات اسلامی و ایرانی موجود در دیوان قطران ما به این نتیجه می‌رسیم که فرهنگ اسلامی و ایرانی در سده پنجم در آذربایجان و اورمیه به‌سان نواحی دیگر ایران متداول بوده است.»

شایان ذکر است که استاد «سجّادآیدلّو» پهلوانی ست رستم‌وار با سلاح قلم، که در قلب دیو چهل زده‌است، بنابراین لازم است که از زبان راسخ «سجّادآیدلّو»، خطاب به حقارت آنان که حتی از آوردن نام «آیدلّو» هراسانند، این گونه بسراییم: «مرا مادرم نام مرگ تو کرد/ زمانه مرا پتک ترک تو کرد» و سپس به ادامه ی سخنان گرانبهای ایشان بپردازیم، که به تلمیحات شاهنامه‌ای دیوان قطران تبریزی رسیده و فرمودند: «این تلمیحات به دو دسته ی اشارات مشهور و اشارات ظریف و کمترشناخته‌شده تقسیم می‌شوند. مثلاً زمانی که قطران در مدح ابوجعفر خلیل (فرمانروای اورمیه) طی اشارات می‌گوید: «همی به فخر بخوانند هُشَم به بیژن گیو/ که او میان گرازِی بَرَد به یک خنجر» می‌بینیم که در شاهنامه و طی داستان بیژن و منیژه آمده است: بَرَد خنجرِی بر میان بیژنِش/ دو نیمه شد آن پیل‌پیکر تنِش» و خطاب به دانشجویان اشاره کردند: «در متون کهن اگر ضمیر «ش» به کلمه‌ای بپیوندد «ماقبل‌مصور» خوانده خواهد شد» و شرح دادند که در این ابیات لفظ صحیح «بیژنِش» و «تنِش» با کسره (-) می‌باشد.

ایشان با خوانش بیت «در چوون خسرو نهان‌گویان/ جهان چون معتصم جویان/ سپه‌سالار تو پویان/ به‌سان رستم و افشین» خطاب به دکتر عابدی فرمودند که «در بخش تعلیقات در مقابل خسرو علامت سوال کرده‌اند و با تردید نوشته‌اند: خسرو پرویز» و اجازه خواستند تا با قید احتیاط احتمالی را طرح کنند و بیان داشتند: «احتمالا منظور از خسرو «کی خسرو کیانی» است و نهان گویی او ناظر است بر اطلاع و نهان‌دانی‌های او از جهان با نگرِیستن به جام جهان‌بین؛ که اشارت بسیار ظریفی است.» ایشان در ادامه و باتوجه به این‌که برخی تلمیحات شاهنامه‌ای دیوان قطران برای نخستین بار در همین تصحیح جدید نمایان شده است، به مورد اسطوره‌ای دیگری پرداخته و بیان داشتند: «منظور از کنایه «شاه گاو برمایه» فریدون است؛ که بنده احتمال می‌دهم به‌دلیل صورت پهلوی این نام که با «ب» بوده و در شاهنامه و دیگر متون کهن ثبت شده است «برمایه» برای این ضبط صحیح باشد» و ادامه دادند که «اشاره به گذشتن اسفندیار از برف در خان ششم نخستین بار در این نسخه آورده شده است» و اظهار شگفتی کردند که ماخذ برخی از تلمیحات شاهنامه‌ای قطران در مباحث فرمانروای خراسان متن شاهنامه نبوده و دیگر منابع مکتوب یا شفاهی از روایت‌های کهن ایرانی بوده که در آذربایجان رواج داشته و موجود بوده است؛ و برای این موضوع نمونه ذکر کردند که «آن‌جا که قطران ضحاک را «دهاک» می‌نامد برداشت از متونی غیر از شاهنامه است (چون ضحاک در متون پارسی زیادی دهاک خوانده شده) یا آن‌جا که به تیراندازی آرش اشاره می‌کند (درحالی‌که این روایت در شاهنامه نیست اما در متون کهن دیگر هست) و مخصوصاً بیت مهمی از قطران: «هزار ره صف هفت‌خان و روئین‌دژ/ فروزن شنیدم و خواندم من از هزار افسان» که اگر این بیت تنها جنبه‌ی شاعرانه نداشته باشد و وجه تاریخی نیز داشته باشد، فعل «شنیدم» در آن خیلی مهم است و نشان می‌دهد ما در آذربایجان، سده پنجم، در اورمیه، داستان‌گزارانی داشته‌ایم که روایات پهلوانی-ملی ایران را نقل می‌کرده‌اند و قطران اطلاعات ملی- پهلوانی خود را در آن‌جا شنیده بود؛ و ازاین‌رو تصریح به «شنیدم» دارد.»

ایشان ادامه دادند: «در مباحث فرمانروای اورمیه آشنایی قطران با شاهنامه خود را تنها در قالب تلمیحات و اشارات نشان نداده و اقتباس از ابیات هم هست. چنان که قطران: «بِین مَثَل شاهنشه دانا به‌جای آرد همی/ کز نهادن خانه بی‌الت تهی بهتر دهان» که بیت مشهور و مَثَل‌شده‌ای در شاهنامه هست: «دهان گر بماند ز خوردن تهی/ از آن به که نیاز خوانی نهی»، که اشتراک الفاظ احتمال قریب‌به‌یقین تضمین را تقویت می‌کند.» ایشان در ادامه و در پایان، فرمودند: «تلمیحات شاهنامه‌ای ابوالخلیل جعفر فرمانروای اورمیه برای تحلیل اوضاع تاریخی و فرهنگی اورمیه در سده پنجم بسیار مهم است و آن علاقه به شاهنامه فردوسی و آشنایی با شخصیت‌های این متن دست‌کم در میان خواص شهر را نشان می‌دهد؛ و اما می‌توانیم این سخن را مطرح کنیم که در مجالس و انجمن‌های ادبی که با محوریت قطران و حضور ادبا و شعرای آرموی در این شهر برگزار شده، درباره فردوسی و شاهنامه بحث در گرفته و نتیجه این‌که حدود نیم‌سده پس‌از سرایش شاهنامه (شاهنامه در

بیست‌وپنجم اسفند ماه سال ۴۰۰ نظم یافته و قطران سال ۴۵۱ در اورمیه بوده است) و کمتر از نیم‌سده پس‌از درگذشت فردوسی (سال ۴۱۱ یا ۴۱۶) شاهنامه و موضوعات آن در محیط ادبی و سیاسی شهر اورمیه و آذربایجان و به زبان فارسی و در قالب اشعار فارسی مورد اقبال توجه بود. دکتر آیدلّو با بیانی چنین شیوا سخنان خود را پایان دادند.

نوبت‌به‌دکتر جمشیدعلی‌زاده‌رسید.ایشان «ضمن عرض ادب واحترام خدمت اساتید و پژوهش گران و هنرمندان» عنوان داشتند: «چهارصدوشصت‌وپنج عنوان کتاب توسط سازمان مکتوب به چاپ رسیده که یکی از آن‌ها تصحیح دیوان قطران تبریزی توسط دکتر عابدی است» و ضمن اظهار تأسف از این‌که «افتخار شاگردِی حضرت استاد» را نداشته‌اند، عنوان داشتند که اندیشه‌ی استاد را از طریق آثار ایشان می‌شناسند و «شاگرد شاگردانِ استاد» هستند.

«**پارسی**» و «**دری**» **مقوله‌ای صددرصد یکسان نبوده‌اند**

پس‌از این اظهار ادب، ایشان در راستای بررسی کتاب عنوان داشتند: «در فاصله‌ی زیستِ قطران تا پدید آمدنِ دیوان و تا عصری که قدیمی‌ترین نسخه‌ها به‌وجود آمده و مبنای کار استاد بوده‌اند خلأ پانصد ساله‌ای وجود دارد» و این خلأ را که مسلما سیر تطور زبان را در خود داشته «فاجعه‌ای در تصحیح متون» خواندن و ازاین‌جهت کار پژوهش‌گرایه دکتر عابدی را که نیاز به «دانش، ذوق و اِشراق» بر مطلب داشته، بسیار بزرگ دانسته و افتخار کردند که «ارجمندترین تصحیحِ نیم قرن اخیر مالِ آذربایجان ما و برای قطران شاعر پارسی‌گو» است.

ایشان در ادامهِی سخن از «حضرت استاد» اجازه خواستند تا برای «دفع چشم‌زخم از جمال و جلال این کار بزرگ» به نکاتی بپردازند. سپس بیان داشتند: «در مقدمه‌ی جامع و کم‌نظیر این دیوان جای دو نکته خالی‌ست. اول قول ناصرخسرو در باب گفت‌وگویی است که با قطران داشته و به قطران گفته است: شعر نیکو گفتنی اما پارسی ندانستی؛ و این دست‌مایه کج‌اندیشی‌ها علیه فرهنگ ایرانی شده است... غافل‌از این‌که پارسی و دری مقوله‌ای صددرصد یکسان نبوده‌اند و قطران در بیت «گر مرا بر شعر‌گویان جهان رَشک آمدی/ من در شعر دری بر شاعران نگشودمی» عنوان کرده؛ و طیِ تفاوت پارسی و دری گفته است: مطرب به‌سان بلبلِ سرمست بر درخت/ گه پارسی نوازد و گهی دری.»

ایشان در بیان دومین موضوع دارای اهمیت مقدمه فرمودند: «در پایان مقدمه از ملک‌الشعراّی بهار به‌عنوان آخرین شاعری که از قطران یاد کرده، نام آمده است؛ درحالی‌که چنین نیست» و در ادامه عنوان داشتند که بعد از بهار دیگرانی ازجمله استاد شهیرای (یکبار در قصیده‌ای که سال ۱۳۱۰ قطران و نفیسی کار بزرگی انجام داده‌اند؛ و یکبار در آبان ماه ۱۳۵۱ در تبریز که دومین کنگره سراسری شعر ایران به ریاست استاد شهیرای برگزار شده بود و ایشان منظومه‌ای در ذکر ادب مفاخر ایران در هفتصد بیت سروده، و در آن به قطران به‌عنوان پیشگام شاعران تبریز اشاره کرده و سروده است: ستاره یک‌سوی در خود حکیم خاقانی/ حکیم قطران سوی دگر به دریانی) اشاره کرده و علاوه داشتند که به‌جز استاد شهیرای «حتی مرحوم محمد حقوقی هم در یک شعر بلند آزاد به‌نام «خروس هزار پال» شاعران ایران در تمام مناطق جغرافیایی ایران را نام برده و در خطه آذربایجان هم از قطران و شهیرای و استاد معینی هم سخن گفته است.»

ایشان در ادامهِی سخنان خود و در بررسی کلمات عنوان داشتند: «استاد کلمه‌ی ناشناخته‌ی کُناز در متن را در بخش تعلیقات نام شخص دانسته‌اند» و عنوان داشتند باتوجه به محل قرار گیری کلمه و معنای کلی بیت «دانا چه شناسد ز کُناز او را/ چه شناسد خر ز او خرنبد را» کُناز را همان «کُتر» به‌معنای «لجوج و کینه‌ور و ابله» که هنوز در میان آذری‌زبان‌ها رایج است دانستند.

ایشان در ادامه عنوان داشتند: «استاد در مقدمه و تعلیقات گفته‌اند که قطران واژگانی را در دیوان به‌کاربرده که فصیح نیستند» و ضمن درست دانستنِ این موضوع، آن‌را از «ویژگی‌های منطقه» دانستند؛ و از برای مثال عنوان داشتند: «شیرِی چشم یعنی اشک چشم و این هنوز در اطراف تبریز رایج است. چنان‌که می‌گویند: گوزنون شیرِ‌ه‌سی یا آغ‌زینین شیرِ‌ه‌سی، که آب چشم یا اشک و آب دهان منظور است» و واژه‌ی دیگری که مورد بررسی دکتر قرار گرفت «منصوری» بود که استاد آن‌را «نغمه یا کوشه‌ای در دستگاه چهارگاه» دانسته بودند، و ایشان ضمن درست دانستن این معنای لفظی، باتوجه به «تقسیم‌بندی دستگاه‌های موسیقی در دوره‌ی قاجار» این معنا را برای شعری در بازه‌ی زمانی پیش‌ازآن درست ندانسته و بیان داشتند: «استفاده از این کلمه نادر است، اما پیش‌از قطران هم بوده و حافظ هم از آن استفاده کرده است»؛ و بیت مثالی «بِیا که رایت منصور پادشاه رسید/ نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسیده» از حافظ که واژگان «منصور، نوید،فتح،بشارت، مهر و ماه» اصطلاحات موسیقایی در آن هستند را در توضیح و استناد سخن خود آوردند. در ادامه و در بررسی واژه «شیرین» در بیت «به‌سان جام یاقوتین به گلِبُن برشکفته‌بود/ هزار آو آفرآز وی کشیده‌نغمه شیرین» بیان کردند: «استاد شیرین را نام نغمه‌ای دانسته‌اند و دوبیت از اوحدی‌مرغه‌ای هم شاهد مثال آورده‌اند» و ضمن درست دانستن آن اضافه کردند: «این مربوط به زمانی دورتر از اوحدی‌مرغه‌ای است» و در موسیقی دوره ساسانی یکی از الحانی که بارید ساخت نغمه «اغ شیرین» بود که حافظ با حذف بخشی از ترکیات به‌شکل ابهام آن‌را به‌کار برده است.»

ایشان در بررسی واژه‌ی «فرهاد» در این دیوان که استاد به‌نقل از مرحوم فروزانفر آن‌را به‌سبب عدم‌وجودش در شاهنامه برگرفته از «روایات منطقه‌ای» دانسته‌اند، درست خواندند و افزودند: «نظامی خودش هم گفته که اصل این داستان در بُردِ بوده و من از روی آن نسخه این منظومه را گفتم‌ام.»

استاد طاهری در مقدمه‌ی این کتاب و باتوجه به بیت «گر مرا بر شعر‌گویان جهان رشک آمدی/ من در شعر دری بر شاعران نگشودمی» بیان داشته‌اند: «احتمالاً در آن‌دوره دیگران به زبان غیر دری و مثلاً به عربی شعر می‌گفته‌اند»، پیشنهاد دادند: «بِهتر بود نوشته شود به زبان عربی یا پهلوی (آذری کهن)؛ چه‌بسا این‌که در قرن سوم شاعرانی به این زبان شعر گفته‌اند، که مرحوم کسروی هم به آن اشاره و در سقینه نمونه فراوان از آن و هُمام هم از وی تضمین کرده‌است.»

ایشان در بخش دیگری از سخن خود به «استعمال ای به‌جای این که تلفظ پهلوی واژه است» و دکتر خانلری کاربرد آن‌را در دو مفهوم «بِن» و حرف تعریف عربی ای» دانسته‌اند، پرداخته و بیان داشتند: «استاد به‌درستی این ترکیب را در کتاب خود حفظ کرده‌اند» و در شاهد تکرار این ترکیب، تکرار را در سه بخش از سفینه دانسته و اشعاری را نمونه آورده‌اند؛ ازجمله در بخش شکوه فرهاد در دل کوه: «مکن با یار یکدل بی‌فایبی/ که کَس با کَس نکرد ای ناسزایی» یا در سخن مجنون: «گرچه ز شراب عشق مستم/ عاشق‌تر از ای شوم که هستم»؛ و افزودند که این ترکیب هنوز در منطقه شمال‌غرب و تبریز کاربرد دارد.

ایشان در بررسی نکات زبان‌شناختی افزودند: «ساخترهای نپی در نسخه‌های استاد هست، اما در متن ایشان نیامده. مثلاً در دوجمله یا بیت متوالی، فعل یکی از جمله‌ها در وجه وصفی و فعل جمله دوم در وجه خبری است؛ که

این در زبان معیار دیده نمی‌شود، اما مشهورترین نمونه آن که نشان می‌دهد این‌شکل از استفاده در این جغرافیا بوده بیت نظامی: «شُحنه مست آمده در کوی من/ زد لگدی چند فراروی من» در مخزن‌الاسرار است که آمده و زده وجوه خبری و وصفی آن هستند.» ایشان در ادامه بیان داشتند که این شیوه هنوز در آذربایجان رایج است؛ چنان‌که گویند: «گلمیشدی و ددی» یعنی «آمده بود و گفت.» ایشان در پایان سخن خود از چند نسخه‌از اسناد ترکیه که در پست دارند و از جُنگی که مربوط به دوره اواسط صفوی و در کتابخانه تبریز است و «در آن دو بار از شعر قطران استفاده شده است» نام بردند.

زبان شعر به تناسب هر دوره‌ی شعری متفاوت شده‌است

پس‌از اسناد علی‌زاده دکتر عابدی، آخرین سخنران بودند. ایشان با دیدن آن جمع «ترکان (ترک‌زبانان) پارسی‌گو» که همه شوریده‌ی فرهنگ پارسی هستند، چنان شگف‌ت‌زده شدند که از برای آغاز کلام خواندند: «به هر کجا که نشینم کمال بی‌ادی است/ که افتاده خیال تو در مقابل من.» ایشان حضور در آن جمع را «توفیق و افتخار» دانسته و «با یاد بزرگانی که غیرتمند به هویت خود بوده‌اند» کام خود و مجلسیان را شیرین کردند.

دکتر در سخن از سیر تطور شعر فارسی در ادبیات، این تصور را محصول عواملی دانسته و بیان داشتند: «مخاطب علت اول است. به‌خاطر تغییر مخاطب شعر فارسی هم تغییر کرده؛ چه‌بسا این که شاعر در خلأ نمی‌زیسته و برای خود شعر نمی‌گفته، بلکه برای مخاطب و به‌خصوص مخاطبی که شعر را سفارش می‌داده و می‌خریده، گفته است.»

ایشان عنوان داشتند که از این‌رو سلیقه و طریقه‌ی شاعران هر دوره متفاوت بوده است. چنان‌که «در دوره‌ای مخاطب شعر ادیبان دربار بوده‌اند؛ و شعر به تناسب فخر ادیبان دربار بوده است».

ایشان در توضیح این کلام بیان داشتند: «شاعر از چیزی در شعر خود لذت می‌برد که ممدوح از آن لذت می‌برد؛ از چیزی شاد می‌شد که ممدوح از آن شاد می‌شد و نیز از چیزی غمگین می‌شد که ممدوح از آن غمگین می‌شد» و تشریح کردند که تا دوره‌ی صفویه شعر، مانند هنرهای دیگر، از مخاطب تأثیر می‌پذیرفت.

ایشان دومین عامل تقسیم دوره‌های ادبی ایران را زبان دانسته و بیان داشتند: «زبان شعر به تناسب هر دوره‌ی شعری متفاوت شده، چنان‌که زبان شعر دوره‌ی مغول متفاوت از دیگر دوره‌ها بوده است.» ایشان در بیان چگونگی این تفاوت گفتند: «زبان شعر پیش‌از مغول نشان نشاط و اشرافیت بوده و کسی در آن دوره شعر در حوزه‌ی مرگ نسروده بود.» سومین عامل طبیعت بود و دکتر عابدی در شرح فراوانی طبیعت در شعر پیش‌از مغول و «اینه‌داری» شاعران از طبیعتی که «ممدوح می‌شناخته» بیان کردند که شاعران طبیعت را در «اسب و شمشیر و جنگ و چیزهایی که ممدوح تجربه کرده بود می‌دیدانه؛ چنان‌که طبیعت شعر عصری، شعر منوچهری و شعر قطران، طبیعت آن‌هاست و آن‌ها رغ را آن چنان که در حوزه‌ی زیست‌شان بوده نشان داده‌اند؛ چنان‌که بعضی عناصر طبیعی در شعر قطران همان است که در اشعار منوچهری و عصری هم بوده است، اما چه‌بسا در حوزه‌ی آذربایجان چنان نبوده و از شعر سنتی استفاده شده است.» ازاین‌رو نظر درست دکتر بر این بود که از همین رهگذار طبیعت در شعر سعدی «برگ درختان سبز» می‌شود که باید زده به «عرفت کردگار» ببرد «ما در شعر صائب طبیعت چیز دیگری ست که در خدمت خیال نیست و شاعر در صدد گزارش طبیعت نیست.» ایشان چهارمین عامل را عشق دانسته و با بیانی که عشق از آن می‌شکفت، بیان داشتند: «عشق عامل اصلی پدید آمدن تمام هنرها و نیز شعر است» و در شرح ویژگی عشق در اشعار پیش‌از دوره مغول بیان داشتند: « در آن‌دوره، عشق به‌واسطه ممدوح تجربه می‌شده، هرچند ممکن بوده تجربه‌ی شاعر هم بوده باشد، اما عشق آلوده‌ی تجربه ممدوح بوده است.»ایشان در تقابل آلودگی عشق در آن‌دوره عشق مجازی و زمینی سعدی که سرِپا یا «پاکی و قدسی» است را قرار دادند و با شاهد مثال قرار دادن بیت «قداری بر هرچه می‌خواهی بجز آزار من/ زان‌که گر شمشیر بر فرقم نهی آزار نیست» که مسلما «درباره خدا نیست» در اثبات عشق پاک کوشیدند و در ادامه بیان داشتند: «ما عشق در دوره صفوی طرح‌ریز اصلی شعر صائب نیست، درحالی‌که صائب هم شاعر عاشق بوده است.» ایشان پس‌از بیان علل تغییر و چیستی و چگونگی آن، در تصویرنمایی از دیوان قطران بیان کردند: «قطران شاعر پیش‌از مغول است و طبیعت و از آن آینه‌دار است و عشق در آن مانند منوچهری زبان کهن دارد. اما در زبان قطران واژه‌هایی هست که واژگان عصر زندگی او هستند، واژگان برای خود شاعر است و در شعر دیگران نیست. مانند واژه‌ای که قطران استفاده کرده و سپس یکبار صائب و یکبار هم مسعود سعد آن‌را استفاده کرده‌اند؛ و این یعنی آن واژه نادر است و بسامد پائینی دارد؛ و اصلا یکی از اهداف فرهنگستان زبان در تصحیح متن‌ها یافتن و شناختن همین واژه‌هایی است که در زبان فارسی استفاده می‌شده است.» دکتر عابدی در بخش بعدی از سخنان خود به اهمیت شعر خراسانی –که همان شعر پارسی است- پرداخته و بیان داشتند: «روزگاری که فردوسی شاهنامه را می‌سرود و شاهنامه‌اش که تقویت بقای زبان پارسی است را پایه می‌نهاد، در دربار عضدالدوله دیلمی در شیراز –که خانه سعدی و حافظ است- به عربی شعر نوشته می‌شد؛ پس درست است اگر در تاریخ شعر شاعران خراسان بیشتر خوانده و مورد توجه قرار گرفته است.» پس‌از بیان اهمیت شعر خراسانی و علت منطقی کمتر دیده‌شدن دیوان‌های دیگر، دکتر عابدی در شرح اهمیت جغرافیاشناسی دیوان قطران بیان داشتند: «شعر قطران از نظر ارتباط با جغرافیا با شعر فرخی متفاوت است.یعنی اسامی جایگاه‌هایی که در شعر قطران آمده، ازنظر تعداد و شمار، قابل‌مقایسه با عصری نیست و این تعداد در قطران بسیار بیشتر است. پس ناحیه‌ی زیست قطران در شعر قطران موثر بوده است.» ایشان در بیان اهمیت شخصیت‌های فرهنگی بیان داشتند: «زبان و فرهنگ فارسی منتظر پدید آمدن آدم‌هایی‌ست که زبان

و فرهنگ را برپا نگه دارند. چون زبان مجموعه‌ی کلماتی است که فرهنگ را پدید آورده است.» ایشان با گریزی دیگر‌باره به شاهنامه که بازوی توانمند زبان و فرهنگ ایران است، بیت «به نام خداوند جان و خرد/ کرین برتر اندیشه برنگذر» را معجزه کلام دانستند که «جان» در آن روح است و چون می‌گویند: «کرین برتر اندیشه برنگذر» بر آن است که بگوید «اندیشه آدمی تا آن‌جا می‌رود که بگوید به نام خداوند جان و خرد» و شاهنامه را «خردنامه»‌ای دانستند که متفاوت از حقیقه سبایی است که در آغاز سخن می‌گوید «ای درون‌پرور برون‌ارای/ وی خردبخش بی‌خرد بخشای»؛ و شگفت دانستند که در پنجاه‌وپنجاه‌هزار بیت که فردوسی سروده و حاصل سی سال عمرِ مداوم است هیچ تعبیرِ رَکیب و سخن ناخوبی نیست.

دکتر عابدی در بخش پایانی سخنان خود و در بیان نکات قابل‌اهمیت در امر تصحیح آشنایی با زمان مولف بیان داشتند: «رِیاتط من با سعدی و حافظ و قطران ازطریق نسخه‌های خطی است.قطران در سال ۴۸۵هجری زندگدی می‌کرده، یادم‌ان باشد در آن سال‌ها ملک‌شاه سلجوقی حکومت می‌کرده، یادم‌ان باشد قلمروسلجوقی گسترده بوده، یادم‌ان باشد خواجه نظام‌الملک وزیر بوده، یادم‌ان باشد پیش‌از ملک‌شاه، طغرل و سلجوقیان به آذربایجان حمله کردند، اما ملک‌شاه تعرضی به این خطه نداشته است؛ و آگاه باشیم دیوان اول قطران برای ما بازمانده اما در تذکره دولت‌شاه سمرقندی، عرفات‌العاشقین و دیگر آثار شعرهایی از قطران هست» ایشان درخصوص سرنوشت اولین نسخه‌های دیوان قطران که پنج قرن پس‌از وی تدوین شد گفتند: «در دوره صفویه و برابر با سال‌های ۱۰۰۵ و ۱۰۲۵ دو نسخه از قطران آمده شد، اما سپس‌تر و در دوره قاجار، روس‌ها به ایران حمله کردند و بخش‌هایی از آذربایجان ازجمله بقعه شیخ صفی را تسخیر کردند؛ و کتاب‌های بقعه ازجمله مجموعه هزار بیینی از قطران را به تاراج بردند.» ایشان در ادامه و برای بیان چگونگی سرنوشت دیوان قطران ابتدا گذاری بر سرنوشت شعر در این دوره داشته و بیان داشتن: «هریک از شاهزادگان قاجار والی ولایتی بودند و ازبرای مدح آن‌ها شعر به قالب خود در دوران غزنوی بازگشت؛ اما همان‌طور که فتحعلی شاه قاجار با سلطان محمود قابل‌قیاس نیست، شاعران دربار‌های ایشان هم قابل‌قیاس باهم نیستند. اما شاهزادگان والی به‌رقابت با یکدیگر می‌پرداختند و ازاین‌رو به شاعران خود دستور دادند که دیوان‌های پراکنده جمع و تنظیم شود.» دکتر عابدی در این بخش به‌درستی به مشکل خطای کاتبان که اصولاّ تمام کاتبان پس‌از سال ۹۰۰ اصل امانت در متن را بر-خلاف کاتبان پیش‌از سال ۹۰۰- رعایت نمی‌کرده‌اند، اشاره کرده و بیان داشتند: «دیوان‌ها را در مکتب‌ها می‌خواندند و اگر کلمه‌ای برایشان ناآشنا بود، برای آسان شدن آن‌را حذف می‌کردند یا عبرت نائینی که خوش‌نویس و شاعر بود اگر کلمه‌ای را اشتباه می‌نوشت -برای حفظ زیبایی خطش- آن‌را خط نمی‌زد و تمام ابیات را هم ساده و قابل‌فهم می‌ساخت.» باتوجه به وجود تمام این مشکلات، ایشان در بیان یکی دیگر از مشکلات نسخه‌شناسی بیان کردند: «ما گاهی از اثری تنها یک نسخه داریم، گاهی چند نسخه داریم که یکی از آن‌ها قدیمی‌تر است که در نسخه به‌عنوان نسخه اساس شناخته شده و باقی نسخه‌ها متاخرتر خواهند بود. اما گاهی نسخه‌ها به‌نسبت هم‌زمان هستند که در برخورد با آن‌ها باید انتقادی عمل و تفاوت‌ها را شناسایی کرد تا مورد صحیح را تشخیص داد. که برای این تشخیص صحیح باید دید کدام به زبان و فضای زندگی شاعر نزدیک است. این‌جا تصحیح انتقادی کار دشواری است» و ما در تصحیح دیوان قطران با فضایی این‌چنین روبرو بودیم.» دکتر عابدی در راستای بیان اهداف فرهنگستان زبان فارسی یادآور شدند که فرهنگستان «تنها بخش واژه‌گزینی با تصحیح متون ندارد و شامل بخش‌هایی چون بررسی گویش‌ها و بررسی زبان‌های پیش‌از اسلامی نیز هست» و نیز آشکار ساختند که کار تصحیح -در کل- و تصحیح دیوان قطران به‌ویژه- کاری اداری نبوده و پیوندی ژرف با شب‌های مصمح داشته تا کاری شایسته‌ی «حاضران، علاقه‌مندان قطران، علاقه‌مندان زبان فارسی، علاقه‌مندان تاریخ و جغرافیا و ادب آذربایجان» آمده شود. دکتر عابدی در بیان اهمیت زبان پارسی بیان داشتند که خوش‌اشنان ایشان به زبان ترکی آموزش دیده و سخن گفته‌اند اما سپس‌تر خودشان در راستای بهره‌مندی از آثار دومین زبان جهان اسلام (فارسی) این زبان را آموخته‌اند؛ و در این راستا و در میان شگفتی حاضران بیان داشتند: «کلمات ترکی که در دیوان‌های فرخی و عصری و منوچهری و دیگر شاعران خراسانی به‌کار رفته، بسیار بیشتراز دیوان قطران بوده و قطران بسیار کم از کلمات ترکی استفاده کرده است.»

ایشان در بخش پایانی سخنان خود از «دکتر جعفری» که همیشه همراه ایشان بوده‌اند، «خانم عطایی» که نسخه‌ها را معرفی و تبارشناسی می‌کرده‌اند، «دکتر اسدالله واحد» که با همراهی «فاضل ارجمند شیرین‌زبان آقای علیرزاده» و «دکتر ایرانی» که با ذوق و علاقه‌شان ایشان را همراهی کرده‌اند، سپاسگزاری و قدرانی کرده و در آخر افزودند: «قطران نمی‌دانست ما روزی در این‌جا جمع خواهیم شد و راجعه‌به‌او سخن خواهیم گفت، ما هم نمی‌دانستیم؛ و این زیبایی زندگی‌ست. درود خداوند بر شما و ما باد که زبان پارسی را و فرهنگ پارسی را که مجموعه‌ی کلمات پارسی است و در به نام خداوند جان و خرد تجلی می‌یابد، دوست می‌داریم.»

دکتر عابدی با سخنان خود در مجلسیان چنان شوری افکندند که تشویق ایشان تا دقایقی طولانی ادامه یافته و در پایان جلسه سیلی از عاشقان «فرهنگ پارسی» که از «واژگان پارسی» سرچشمه گرفته است را به‌سوی ایشان گسیل داد و شوق را در اشک آمیخت.

آذربایجان ستون ستبر زبان و ادب پارسی است بنا و قرار بر آن بود تا استاد «علی اشرف‌صادقی» گرامی نیز در آن نشست همراه عاشقان باشند تا بارانی از دَرِ واژگان ببارانند، اما بخت یار نبود و ایشان در همان صبح روز جلسه به‌سبب بیماری، راهی بیمارستان شدند، که آرزوی تن‌درستی و پایداری برای ایشان داریم. سخن پایانی نگارنده ی گزارش این که: آذربایجان باری دیگر ثابت نمود که مدافع سرخِبت ایران، هویت ایرانی و ستون ستبرِ آن، زبان و ادب پارسی است.





انتخابات ریاست‌جمهوری در جمهوری آذربایجان مثل سال ۲۰۱۸ که چند ماه زودتر برگزار شد بار دیگر با فرمان علی‌اف از سال ۲۰۲۵ به هفتم فوریه ۲۰۲۴ یعنی هجدهم بهمن امسال موکول شد. طبق دستور رئیس‌جمهور جمهوری آذربایجان، این کشور انتخابات ریاست‌جمهوری را زودتر از موعد و در تاریخ هفتم فوریه ۲۰۲۴ (بهمن ۱۸) برگزار خواهد کرد. قرار بود انتخابات جمهوری آذربایجان در سال ۲۰۲۵ برگزار شود اما طبق فرمان «الهام علی‌اف» رئیس‌جمهور این کشور، این انتخابات زودتر از موعد برگزار خواهد شد. انتخابات پیشین ریاست‌جمهوری این کشور در سال ۲۰۱۸ با حذف رقبای جدی برگزار و اعلام شد علی‌اف با کسب ۸۶ درصد آرا، «زاهد عروج» را که تنها سه درصد آرا را کسب کرده بود، شکست داده است.

این اقدام تکراری علی‌اف چندین دلیل می‌تواند داشته باشد. اول اینکه علی‌اف و

رحیم رئیس نیا در گفت و گو با وطن یولی:

آذربایجان جزء لاینفک ایران است به زادگاهم عشق دارم



با انتشار اسناد فرامین استالین در تجزیه‌طلبانه بودن تحرکات فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به سرکردگی جعفر پیشه‌وری_یا تحریک و هدایت ارتش سرخ شوروی_ تردیدی باقی نمانده است. این قطعیت، براساس اسناد رسمی و محکم آزادشده از آرشیوهای گوناگون بین‌المللی به‌دست آمده است؛ که این اقدام، حرکتی بی‌وزن، کاملاً ازپیش تعیین‌شده و با هدف جدا کردن آذربایجان از ایران بود. درهمین‌رأس‌تا و به فراخور سالروز ۲۱آذرماه «روزنجات آذربایجان» و پالایش ایران از متجاسرین، با استاد «رحیم رئیس‌نیا» در رابطه با آثار و پژوهش‌هایشان به‌ویژه در مورد اثر ارزشمندشان «آذربایجان جزء لاینفک ایران» که میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) رهبر فرقه دموکرات نیز یکی از نویسندگان آن بود گفتگویی داشتیم.

رحیم رئیس‌نیا متولد ۱۳۱۹، نویسنده، مترجم و تاریخ‌نگار اهل تبریز است. وی دارای آثار تحقیقی تاریخی و جغرافیایی در

ارتباط با آذربایجان بوده و علاوه بر مقالات تحقیقی، بیش از ۴۰ کتاب تألیف و ترجمه در سابقه کاری خود دارد. یکی از آثار مهمی که رحیم رئیس‌نیا با زحمت فراوان به تصحیح و انتشار آن

همت گماشته روزنامه‌ای به نام «آذربایجان جزء لاینفک ایران» است که توسط انتشارات شیرازه کتاب ما منتشر شده است. در

پشت جلد این کتاب می‌خوانیم: «انتشار روزنامه آذربایجان جزء

لاینفک ایران و به‌ویژه تأکید نهفته در لاینفک بودن آن از ایران،

یادگار برهه‌ای از تحولات منطقه‌ای ایران معاصر است که با رواج

شایعات و زمزمه‌هایی پیرامون تلاش گروهی از مسلمانان قفقاز

برای ایجاد کشوری موسوم به آذربایجان در آن حدود، در بین

ایرانیان نسبت به آذربایجان واقعی در مقام یکی از ایالات و اجزاء

لاینفک ایران نگرانی‌هایی پدید آمد. آن‌چه در این مجموعه

منعکس شده است به واکنش ایرانیان مقیم قفقاز برمی‌گردد

که خود به‌نحوی مستقیم و بی‌واسطه در جریان امر قرار داشتند

وارد کار شده و انتشار روزنامه آذربایجان با قید برمعنای جزء

لاینفک ایران به زبان ترکی و فارسی نیز از آن جمله کارها بود.»

—————

استاد گرامی، هرچند که نام آشنای شما بی‌نیاز از معرفی‌ست، اما اجازه بفرمایید که سخن را از زادگاه و تولدتان آغاز کنیم:

حتمان در ۲۰ شهریورماه سال ۱۳۱۹ که جهان در بحبوحه‌ی جنگ جهانی دوم و آذربایجان در اشغال واحدهای ارتش سرخ شوروی بود در تبریز و در خانواده‌ای پرجمعیت به دنیا آمدم. پدرم باغ‌بانی و سنگ‌بری می‌کرد و مادرم علاوه‌برآن که زنی خنادر بود و به رفت‌ووروب کردن‌ها می‌رسید، بیرون از خانه نیز در کارها به پدرم کمک می‌کرد و من هم پسر بزرگ خانواده بودم، از همان سنین کودکی، همراه با پدر و مادرم کار می‌کردم.

استاد واقعیت دارد که شما در اولین روز دبستان از مدرسه‌گریختید؟

نمی‌دانم برداشت شما چه بوده؟ (لبخند) نمی‌دانم نامش را فرار بگذارم یا نه!؟ من سال ۱۳۲۶ در مدرسه همام تبریزی درس می‌خواندم. برای اولین روز مدرسه درجهت پیشگیری از بیماری مسری تراخم، چشم‌هایمان را کنترل می‌کردند؛ از طرفی نیز ما را کچل کرده بودند؛ بعد ما را درمدرسه برای معاینه‌ی چشم می‌فرستادند به یک سالن تاریک که من خیلی ترسیده بودم، پس ناگهان دست پدرم را رها کردم و فرار کردم. البته بعد متوجه شدم که اشتباه کردم و از معلم‌هایم درس‌های زیادی آموختم. بعدها در آن مکان مدرسه‌ای ساختند که امروز «شیخ محمد خیابانی» نام دارد، اما آن‌زمان ابتدا با تأثیر از نام محل، «قبرستان آش توکن» (محلی که در آنجا آش پخته‌اند) نام گرفته‌بود.

چرا آن محل به نام «قبرستان آش توکن» شهره شده بود؟

وقتی که تبریز در محاصره و قحطی به‌سر می‌برد و چیزی برای خوردن پیدا نمی‌شد، بچه‌ای از گرسنگی گریه می‌کرد و طلب آش می‌کرد. او با زبانش می‌خواست و می‌گفت و تکرار می‌کرد: «آش، آش» او آش می‌خواست، اما چون چیزی برای خوردن نبود، بچه‌ا از گرسنگی مُرد. پس از پایان محاصره، مادر همان بچه اولین آشی را که می‌پزد، می‌آورد و می‌ریزد روی سَنگ قبر

پچله‌اش و می‌گوید: «تو از من آش خواسته بودی و من اولین

باری‌ست که پس‌ازتو آش می‌پزم». این نام یابودن آن فاجعه بود.

و در آینده خودتان نیز شغل معلمی را گزیدید.

من ابتدا معلم مدرسه‌ای در روستای «قایش‌قورشاخ» که درست روبه‌روی کوه «حیدربابا» قرار دارد، بودم و سعادت این‌را داشتم که در آن با شخصیت‌های شعر حیدربابی شهریار ازجمله میرزا ابراهیم، زندگی کنم. روستای خشک‌ناب نیز، درست پشت کوه حیدربا قرار دارد.

آیا شما فعالیت فرهنگی دیگری هم در آن روستا داشتید؟

بله. بنده در سال ۱۳۳۹ در آن روستا مدرسه‌ای بنا کردم، که خودم مدیر و نیز معلم آن بودم. البته ابتدا امکانات ما بسیار کم بود و شامل چند گچ و و دفتر حضور-غیاب می‌شد؛ و چند ماه پس از تأسیس بود که تخته سیاه و نیمکت‌ها نیز رسیدند.

خب؛ لطفا درمورد «آذربایجان جزء لاینفک ایران» بفرمایید که انگیزه‌ی شما برای نگارش این اثر چه بود؟

بزرگ‌ترین انگیزه‌ی من در این امر، نام این اثر «آذربایجان جزء لاینفک ایران» بود.

لطفا در مورد دشواری‌های این کار برای ما صحبت کنید.

این روزنامه‌ها در باکو فقط طی یک‌دوره منتشر شدند و آقای توجر اتابکی –با زحمت فراوان– زیراکس روزنامه‌ها را آورده و به من دادند. در آن زمان امکانات ضعیف بودند و روزنامه‌ها به سختی خوانده می‌شدند، اما من توان و زمان گذاشتم و با دقت نظر فراوان و ریزبینی‌های موشکافانه، روزنامه‌ها را خواندم؛ و در نهایت توانستم موضوع آن‌ها را پیاده کنم. البته من چندسال پیش –یعنی زمانی که چند سالی از دریافت زیراکس‌ها می‌گذشت– به باکو رفتم، آن‌جا، در همسایگی حزب کمونیست آذربایجان، اداری بایگانی بزرگی هست که از نسخه‌های اصلی تمام روزنامه‌ها و نشریات –حدالامکان– نگه داشته‌اند و آن‌ها را فقط در دسترس محققان و پژوهشگران می‌گذارند و مطالعه ی آن‌ها تاحدودی آزاد بود؛ اما دریافت و بازرسی آن برای عموم قفلن بوده و هست. من نیز به این امید که شاید بتوانم تعدادی عکس روشن از روزنامه‌ها بگیرم و کلتذهایش را جهت استفاده به امانت بگیرم راهی اداره شدم و با اصرار زیاد خواست‌ام را تکرار کردم (اجازه‌ی مطالعه در مکان را داشتم اما اجازه‌ی عکس‌برداری و امانت‌گرفتن را نمی‌دادند). در رأس تشکیلات فردی نظامی ایستاده بود که چون اصرار مرا دید گفت: «جازه‌ی عکس‌برداری و امانت‌گرفتن نمی‌دهیم» اما من همچنان اصرار کردم، چنان‌که

جریان حاکم بر آذربایجان به راحتی با این کار برنامه‌ریزی اپوزوسیون دولت برای اثر گذاری در انتخابات را به هم زده و طرحی که خود برای ریاست جمهوری در نظر دارند را پیش خواهند گرفت. دوم اینکه تحولات جهانی که بر آذربایجان اثر گذار است ممکن است در اندک زمانی به ضرر حکومت علی‌اف باشد. اسرائیل به عنوان حامی باکو دچار ضربات سنگین حماس و تحت تأثیر افکار عمومی جهان قرار گرفته است. تحولاتی مانند این ممکن است ثبات حکومت علی‌اف را دچار تزلزل کند. به همین دلیل هر چه زودتر انتخابات برگزار شود به نفع حاکمیت فعلی باکو است. دلیل احتمالی سوم که مهم‌تر از بقیه است این است که باکو برای این که بتواند هر اقدام خطرناکی انجام دهد و وارد تنش جدید شود لازم دارد که با فراغ بال بیشتر و بدور از حواشی انتخابات اقدام نماید. لذا ممکن است این اقدام نشان از برنامه و آمادگی باکو برای اقدامی در آینده باشد که هوشیاری ایران را می‌طلبد.



فرد نظامی با حرص روزنامه‌ها را روی میز می‌کوبید و می‌گفت: «خبر؛ هرگز نمی‌دهم». من که چنین دیدم، گفتم: «لطفاً به

این‌ها ضربه زنن تا از بین نروند، این‌ها به حد کافی دافعون

شده‌اند. اصلاً به من نمی‌دهی‌شان ندده اما ضربه زنن». بالاخره

در این کشاکش من توانستم روزنامه‌ها را تحویل بگیرم و کار

کتابم را شروع کنم.

انگیزه نام‌گذاری (وجه‌تسمیه) روزنامه با عنوان «آذربایجان جزء لاینفک ایران» چه بود؟

پس از حمله‌ی روس‌ها به ایران و بسته شدن مجلس دوم، ضربات سخت و شدیدی به حزب دموکرات ایران وارد شد؛ چون در این زمان حزب برقرار بود، ولی دیگر تشکیلات اساسی

نداشت. البته شیخ محمد خیابانی شاخه‌ای از حزب دمکرات را که بسیار هم فعال محسوب می‌شد، هم‌چنان برقرار نگه

داشته بود؛ چنان‌که آن‌دسته از ایرانیانی که تمایلات دمکراتیک داشتند و در باکو زندگی می‌کردند و نیز آنان‌که در مدرسه‌ی

اتحاد ایرانیان بودند، با این حزب در ارتباط و پیوند بودند. شیخ

محمد خیابانی در اولین کنگره حزب دموکرات ایران، با صدای

رسا اعلام کرد: «آذربایجان جزء لاینفک ایران است»؛ بعد از این سخن، ایرانیان آزادی‌خواهی که در قفقاز بودند به تبریز آمدند و

یادرخصوص حزب باخیابانی مکاتبه کردند و نتیجه چنان شد که چند تن از آن افراد، باین‌که تحت فشار مساواتیان بودند، به

تبریز فرار کردند؛ که شاخص‌ترین چهره در میان آن‌ها عبدالله عبدالله‌زاده بود. درنتیجه نام این روزنامه باتوجه به شعار شیخ

محمد خیابانی «آذربایجان جزء لاینفک ایران» گذارده شد.

و در اصل، این شعار، پاسخی بود به شایعات مطبوعات و رسانه های روس، که با هدف تجزیه طلب نشان دادن حزب شیخ محمد خیابانی منتشر می‌شد؟

بله؛ دقیقاً همین‌گونه است؛ و برای این‌که با آن اتهام تقابل شود، شعارشان این شد که «آذربایجان جزء لاینفک ایران است.»

لطفا اشاره کوتاهی به نویسندگان روزنامه داشته‌باشید.

همان‌گونه که در پیش‌گفتار کتاب آورده ام، درباره اکثر نویسندگان روزنامه، متأسفانه هیچ اطلاعی نداریم. حتی درباره ی افرادی چون: فد. علیقلی‌زاده که اهل عشق‌آباد و مدیر روزنامه و نویسنده‌ی بیشتر سرمقاله‌های روزنامه بوده یا ازدر علی‌زاده که از فعالان جمعیت معارف ایران و نیز مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان بوده و

از سال ۱۲۹۹ در ایران و از سال ۱۳۲۰ در تهران بوده و یا حسن ضیا که بعدها به حزب عدالت پیوسته و پس‌از بازگشت از علی‌زاده مدیر

همان مدرسه شد، چیزی جز همین‌ها

که گفته شد نمی‌دانیم.می‌دانم که پرسش بعدی شما در مورد پیشه‌وری خواهد بود. (بالبخند)

حس‌تان درست است‌او توضیح شما در این خصوص که پیشه‌وری نیز از نویسندگان این روزنامه بوده، حتماً برای مخاطب، جالب توجه خواهد بود.

جالب است که پیشه‌وری از سیزده شماره‌ای که کل چاپ روزنامه بود، در پنج شماره مقاله دارد؛ یعنی پیشه‌وری پیش‌ازآن‌که وارد حزب کمونیست شود تابع «حزب دموکرات ایران» بوده و بعد کم‌کم به‌سمت «فرقه دموکرات آذربایجان» متمایل‌شد.

باتوجه به اسناد آزادشده از آرشیوهای امنیتی و سیاسی شوروی که به‌تازگی توسط استاد کاوه بیات ترجمه و تنظیم شده‌اند، به‌ویژه فرمان سیزده بندی از دفتر استالین، می‌توانیم ببینیم و مهر تأیید برنیم که پیشه‌وری خودش می‌دانسته که حرکِ ت انجام‌شده تجزیه‌طلبانه‌است؟

شوریه‌تانه من این کتاب استاد بیات را ندیده‌ام، اما، درهرحال پیشه‌وری کمونیست بود و از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در زندان بوده و پس‌از آزادی از زندان بود که نامش به پیشه‌وری تغییر کرد و پیش‌ازآن اصلاً نامش «میرجعفر جوادزاده» بود. ما باید توجه داشته باشیم که امیربایسلم آمریکا– که اتفاقاً آن‌موقع کمتر از آن‌ها نام برده می‌شد– و شوروی، به مشروطیت ما ضربه زده‌اند و ما همیشه در آرزوی استقلال کامل سیاسی ایران و راهی از مزاحمت‌های آنان بوده‌ایم.

شما در حوزه ی تاریخ و جغرافیای آذربایجان زحمات زیادی کشیده‌اید، لطفا در مورد روش کارتان توضیح بدهید و بفرمایید چهغدغهای شما را به این سمت سوق داد؟

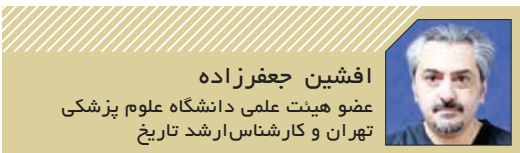
در درجه اول برای این بود که خودم یاد بگیرم. به یاد دارم در جوانی، به‌سختی و در سرمای زمستان، خودم را سر کلاس استاد تاریخی در دانشگاه می‌رساندم و شب در برف و تاریکی به منزل بازمی‌گشتم. استاد من متوجه سختی‌های من بوده؛ و سال‌ها بعد بر منبای همین خاطره، مرا در تبریز و در یک کتابفروشی، دید و شناخت. در خصوص روش کار، می‌شود گفت روش من در بررسی تاریخ نسبی است. احساس می‌کردم وظیفه دارم که در اندازه ی توان خودم و آن‌چنان‌که می‌توانم، کارهایی در مورد تاریخ آذربایجان انجام دهم. نه این‌که آذربایجان را تافته‌ای جدا بافته بدانم، اما این منطقه زادگاه من است و شناخت بیشتری دارم. اما آن‌چه در خصوص تبریز انجام داده‌ام به‌خاطر عشق و شناخت و انجام وظیفه‌ام نسبت به زادگاهم بوده است.

من از طرف جامعه مطبوعاتی ایران، به‌ویژه ماهنامه وطن یولی، از زحمات شما و زمانی که برای گفت‌وگو در اختیارمان گذاشتید سپاسگزار هستم.

من هم از شما سپاسگزارم. اصلاً موجودیت و هستی ما نیز با شما‌ها معنا می‌یابد. زیرا شما‌ها خوب کتاب می‌خوانید و اخبار را بسیار خوب پوشش می‌دهید و آگاهی رسانی می‌کنید.

نگه کن بدین گردش روزگار

یادمان ۲۱ آذر ۱۳۲۵



۲۱ آذر ۱۳۲۵ پایان کابوسی بود که توسط اشغالگران ارتش سرخ شوروی بر ایران تحمیل شد. اینکه در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ بر ایران چه گذشت امروز در پرتو دسترسی نسبی به آرشیوهای دولتی شوروی و ایران و برخی کشورها بهتر از گذشته قابل داوری است. گرچه هنوز بسیاری از اسناد منتشر نشده‌اند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال شمال ایران به دست ارتش سرخ و سپاه استالین، مقدمات سازمان‌دهی جهت تجزیه آذربایجان و کردستان و زنجان و برخی نواحی دیگر آغاز شد. فهرست‌وار می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱- سازمان دهی فرایند بنیاد دو فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و کردستان در همان سالها در مسکو و زیر نظر شخص استالین انجام شد و حتی نقش فردی چون میرجعفر باقروف بیشتر درجه دوم و اجرایی بود. بر این اساس بود که ماه‌ها پیش از اعلان فعالیت دو فرقه، پیشه‌وری و قاضی محمد را جهت جلسهای توجیهی و آگاهی از جزئیات کار بصورت مجرمانه به باکو بردند.

۲- شخص پیشه‌وری و قاضی محمد، ماه‌ها پس از مقدمات کار از سیر رویدادها آگاه شدند و کمترین نقشی در فرایند اولیه‌ی بنیاد دو فرقه نداشتند. روس‌ها آنها را وارد ماجرا کردند و چون کار پیش نرفت، امر به رفتن کردند.

۳- جعفر پیشه‌وری نخست از فعالان حزب دموکرات خیابانی در قفقاز بود. اما به سرعت جذب نخستین حزب کمونیست ایران شد و در بخش سرخ قیام جنگلیان مشارکت کرد و وزیر داخله دولت سرخ احسان‌الله‌خان شد که مخالف میرزا کوچک‌خان بود. بعدها در روزنامه‌ی حقیقت گفت‌وتمان مستقلاً را به نمایش گذاشت، مجدداً کمونیست شد و زندان ده ساله‌ای را در دوران رضا شاه سپری کرد و پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ آزاد شد. در دوران زندان با پنبجاه و یک نفر زایوه داشت. پس از آزادی از کسان‌ی بود که در تنظیم اساس‌نامه حزب توده نقش داشت و با توده‌ای‌ها هم ساخت و روزنامه ازیر را منتشر کرد که جوهره‌اش دفاع سخت از منافع شوروی در ایران از جمله نفت شمال بود و ستایش استالین و محاجله با کسان‌ی چون دکتر مصدق. نماینده تبریز از مجلس چهاردهم شد و پس از رد اعتبارنامه‌اش راهی تبریز شد و در همان زمان سفر محرمانه‌اش را به باکو انجام داد. فرقه در شهر یور ۱۳۲۴ اعلام موجودیت کرد و در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ در شرایطی که آذربایجان و زنجان زیر اشغال ارتش سرخ بود، و دولت مرکزی فاقد هر گونه اختیاری جهت واکنش، دولت فرقه اعلام شد. پیشه‌وری روزنامه‌های اکبنجی و عدالت و حقیقت و ازیر کمترین نشانی از فرقه‌گرایی قومی نداشت و همواره خصم پانترکیسم و شخص محمدامین رسول‌زاده بود.

۴- قاضی محمد و پدرش از سوی رضاشاه منصب قاضی‌گری دولتی مرکزی ایران را در ناحیه ساوجبلاغ مکری (مهاباد) برعهده داشتند. این خانواده ریشه‌دار منسوب به خاندان محترم قاضی هیچ‌گاه تمایلات قومی کردی نداشتند و همواره نسبت به برخی تحركات قومی در آن منطقه زایوه و اعلام موضع داشتند. قاضی محمد هیچ‌گاه بیش از اعلان فرقه دموکرات کردستان فعالیت سیاسی و قومیتی نداشت تا در سفری محرمانه درسال ۱۳۲۴ به باکو رفت و توسط باقروف از داستان بنیاد فرقه آگاه شد.

۵- اسناد نشان می‌دهد هیچ شک‌ی در این نیست که اهداف بنیاد دو فرقه نهایتاً تجزیه‌ی دو منطقه‌ی آذربایجان و زنجان و کردستان و الحاق آنها به شوروی بود. در روند مدیریت کلان دو فرقه، نمایندگان شوروی دارای اختیار مطلق بودند و هر آنچه آنها می‌خواستند توسط فرقه‌چیان اجرا می‌شد. در فرقه آذربایجان تمایلات مذهبی کمتر و در فرقه کردستان بیشتر بود. گرچه رگه‌های تجزیه‌طلبی در فرقه کردستان به دلیل اعلام جمهوری و برچگی مستقل از ایران و مشخص کردن فردی بعنوان وزیر خارجه بیشتر به چشم می‌خورد. در نظرگاه حوزه سرزمینی فرقه آذربایجان توانست زنجان و بخشی از شمال‌غربی گیلان را تحت نفوذ خود داشته باشد. ولی قلمرو فرقه کردستان در حوالی غرب آذربایجان غربی و مناطق کردنشین محدود ماند و نتوانست کردستان اصلی و کرمانشاه و ایلام را تحت قلمروش داشته باشد.

۶- با خروج اجباری ارتش سرخ از مناطق اشغالی ایران، روند سقوط و تلاشی هر دو فرقه آغاز شد و در آذر ۱۳۲۵ نهایت شد.

۷- اسناد نشان می‌دهند دو فرقه با وجود انجام برخی اصلاحات رونمایی هرگز نتوانستند نخیکان و توده‌های دو منطقه را با خود همراه سازند؛از همان ابتدا مقاومت‌های منفی و مخفی و حتی علنی علیه آنها شکل گرفت و با سرکوب‌های خونین همراه شد. پس از اعلام حمله ارتش ایران در آذر ۱۳۲۵ آخورشیدی، این مقاومت‌ها در قالب ایران خواهانه و به نام وطن‌خواهان بیشتر خود را نشان داد و سبب آزادی شهرها شد. در شرایطی که ارتش ایران هفت‌ه‌ها بعد به پارهای مناطق رسیده بود، قیام وطن‌خواهان محلی پیش‌تر به پیروزی رسیده و روند آزادی انجام شده بود.

۸- وطن‌خواهان که مجهز به برخی سلاح‌های ابتدایی بودند با تحركات ایران خواهانه خود بسیاری از فرقه‌چیان را دستگیر و در محکمه‌های مردمی و خودمختار محاکمه و برخی را اعدام کردند. اگر حضور بعدی ارتش نبود، تعداد بیشتری اعدام می‌شدند. بعدها در تعداد اعدام‌شدگان این محاکم اغراق شد.

۹- گرچه موضع‌گیری‌های برخی دولت‌های غربی و بویژه آمریکا در خروج نیروهای اشغالگر ارتش سرخ شوروی بی‌تأثیر نبود، اما اسناد نشان می‌دهد عامل اصلی شکست دو فرقه عدم توان نفوذ در میان روشنفکران و توده‌ها و قدرت ریشه‌های ملی و مذهبی ایرانی بود که تسلط بیگانه و روس‌ها را هرگز گردن ننهاندند. آذربایجان و کردستان تنها مناطقی از جهان بودند که پس از اشغال توسط ارتش سرخ استالین از سیطره‌ی روس‌ها رها شدند.

۱۰- اگر چه سران دو فرقه از همان هفته‌های نخست آبان ۱۳۲۵ وعده مقاومت قاطعانه در برابر ارتش ایران و ایستادگی تا پایان راه می‌دادند، از همان روزهای نخست درگیری با وجود دارا بودن سلاح‌های روسی و نفرات کافی متلاشی شدند. پیشه‌وری و سران فرقه آذربایجان و هزاران نفر دیگر پس از مقاومتی کوتاه، شلمگاه ۲۱ آذر ۱۳۲۵ روانه مرز شوروی شده و فرار کردند.

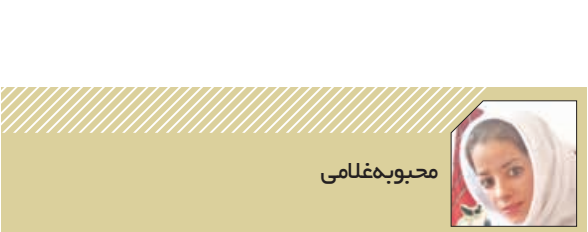
در جبهه مهاباد، قاضی‌محمد و اغلب یارانش ماندند و مقاومتی بر خلاف وعده‌های اولیه انجام نشد. مصطفی بازرانی با چند صد نفر از یارانش مستقلاً از کوهستان‌های صعب‌العبور غرب آذربایجان خود را به شوروی رساندند.

کتاب «از کوچه زندان» اثر استاد فقید عبدالحسین زرین کوب با ترجمه تور گای شفق، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مدنیت، به زبان ترکی استانبولی منتشر شد. اشعار شاعران بزرگ ایرانی همچون حافظ از گذشته در قلمرو عثمانی مورد توجه دوستداران شعر و ادب بوده و ترجمه‌های متعددی از دیوان این شاعر غزلسرای ایرانی به قلم مترجمانی چون عبدالباقی گولپینار، مهمت کانار، حجابی کیرلانگیچ و اسماعیل سولیمز به زبان ترکی استانبولی منتشر شده‌است. تور گای شفق مترجم کتاب «از کوچه زندان» که پیش از این آثار دیگری از شاعران ایرانی همچون سعدی و جامی منتشر کرده در پیش‌گفتار این ترجمه با اشاره به تاریخچه آشنایی مردم آناتولی با حافظ و آثاری که به زبان فارسی و ترکی درباره وی نوشته شده، هدف از ترجمه این اثر ارزشمند را که درباره زندگی شعر، شخصیت و اندیشه حافظ نوشته شده، کمک به شناخت دقیق تر این شاعر نامدار ایرانی عنوان کرده است. «از کوچه زندان» که اولین بار در سال ۱۳۴۹ به چاپ رسید و تاکنون در ایران بارها تجدید چاپ شده، با نام Rindlerin Sokağından از سوی انتشارات کتب در ترکیه منتشر شده‌است.

انتشار ترجمه ترکی استانبولی «از کوچه زندان» زرین کوب



نام کشور ایران در درازنای تاریخ



نام ایران برگرفته از معادل اوستایی آن «اَریَئنه» می‌باشد که بخش نخست آن «ئیر» در چم ازاده و نجیب می‌باشد؛ و همین مفهوم است که در ترجمه‌ی عربی نام‌ه‌ی تنسر به «خاضعان» ترجمه شده و ایرانیان خاضع خوانده شدند. از همین‌رو فردوسی در ابیاتی از شاهنامه با آوردن کلمه «آزادگان» اشاره مستقیم به «ایرانی» دارد. در ادبیات پارسی، پسوند «آن» پسوند مکان می‌باشد و ازاین‌رو مفهوم کلی نام ایران «سرزمین آزادگان» خواهد بود.

هرودوت تاریخ‌نگار بزرگ و هم‌عصر خشایار شاه هخامنشی می‌گوید: پیش‌از آن‌که پارسی‌ها به این نام خوانده شوند، آن‌ها را «مادی» می‌گفته‌اند؛ و علت این امر آن است که در زمان‌های گذشته هر کشور دیگر را به نام نزدیک‌ترین منطقه‌ی آن به خود می‌خوانده‌است. چنان‌که در عصر ظهور و رشد دولت ماد به نام «مادی» و در زمان امپراطوران پارس به «پارسی» شناخته می‌شده‌ایم. باین‌تفاوت که از ۲۵۸۲سال پیش، پارس دیگر نام قوم نبوده و فراگشتی به هویت ایرانی داشته است. چنان‌که در سنگ‌نوشته‌ی به‌جا مانده از دوره داریوش بزرگ و در روایت عیلامی آن آمده است: «داریوش شاه خدای آن‌ها را می‌پُرسد» و این متقابلاً نمایان‌گر فراگشت مفهوم پارسی به‌ایرانی است؛ چنان‌که داریوش در سنگ‌نوشته‌ی نقش‌رستم (۴۰۴ DNA) در معرفی خود می‌گوید: «من داریوش هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای هر‌گونه مردمان، شاه این زمین بزرگ و پهناور، پسر هیش‌تاسپ، یک هخامنشی، یک پارسی، پسر یک پارسی، یک ایرانی، از تخمه‌ی ایرانی» و خود را ایرانی می‌خواند. پادشاهان ساسانی کشور تحت پادشاهی خود را «ایرانشهر» می‌نامیدند، و «شهر» در زبان اوستایی «خَشْتَر» و در پارسی میانه «خَشْتَرَب» است که مفهوم «شهریاری نیک» از آن مستفاد می‌شود.

در سنگ‌نوشته شاپور یکم در کعبه زرتشت در نسخه‌ی پارسی آن این نام به شکل «ایرانشهر»، در نسخه پارتی به شکل «آریان‌شهر» و در نسخه یونانی‌اش در چم واژه‌ای برابر با مفهوم انگلیسی «دولت» آمده است. در یشت‌های اوستا نام این سرزمین به شکل «اَریَ‌اَژئَنگه‌ویو» به مفهوم «سرزمین‌های آریایی» پدیدار گشته، در وندیداد از کلمه «آریامنش» و در بندهشن از «رَاک» برابر با چم «ایرانی» استفاده شده‌است.

بنابراین نام ایران تلاوَمی تاریخی داشته است؛ و این تلاوم، حقیقتی اساطیری می‌باشد؛ و اساطیر زبان ناطق گذشته هستند که سنت‌های اجتماعی را زنده نگه داشته و به زبان و فرهنگ یاری می‌رسانند.

بر پایه‌ی اقلیم‌شناسی اسطوره‌ای، پس‌از هجوم اهریمن به سرزمین‌های مزداآفریده، زمین به هفت اقلیم تقسیم شد که «خوینرس» که از همه‌ی آن‌ها درخشان‌تر است در میان قرار گرفته و البرز کوه‌سپنتایی، وَر (شهر زیرزمینی جمشید) و چینه‌دُپُل در آن قرار دارند. خوینرس که بهترین جای ایرانشهر است از میان‌رودان بلخ (آمودریا) تا فرات بوده و پهنای آن از دریای اَبَسکون (مازندران) تا دریای فارس و یمن بوده و سپس به طرف مکران (بلوچستان) و کابل و تخارستان و انتهای آذربایجان است و مردم آن هر خوی نیکی را که دیگر مردمان جهان دارا نیستند، دارا می‌پندند. این ویژگی در ایرانیان چنان بارز است که صد سال پس‌از فردوسی، خواجه‌نظام‌الملک طوسی وزیر سلجوقیان میانه‌روزی را «سَنت مَلِکان عجم» خوانده و به ستایش ایشان پرداخته‌است.

بی‌شک فردوسی توان‌بخش مسیری بوده که پیش‌از او در جهت‌باز یافتن و نگاه‌داشتن «فرهنگ ایران» آغازیده بود؛ ازاین‌رو ستون آن برپایه «تعریف ایران» استوار می‌باشد. در شاهنامه، نام کشور «ایران» و نیز شهر ایران / ایرانشهر، ایران‌زمین، و بوم ایران، اغلب برای تفکیک مرزهای جغرافیایی یا برای بیان همبستگی‌ها و ارتباطات ایران با کشورهای همسایه به کار رفته است؛ و در جای‌ها و بخش‌های دیگر، نام جغرافیایی «ایران» در قالب استعاره برای نامیدن تمام اعضای جامعهٔ چندملیتی ایران آمده است: «هرآشفَت ایران و برخاست گرد»-همی هر کسی کرد ساز نبرد». لفظ «ایرانی» که به‌عنوان صفت از نام کشور ایران مشتق شده و اغلب به‌صورت جمع «ایرانیان» در شاهنامه آمده است، نشانه‌ای برای تعلق داشتن به یک حکومت و فرهنگ مشترک است که تمام ایرانیان جدا از توریان و تازیان و دیگران، به آن وابسته هستند. چنانکه در شرح موضوعات نظامی و جنگی تر کیبات «ایران‌گروه» و سواران/اگردان ایران، که اقوام ایرانی کوچ و بلوچ و کرد و خوزی و دیلمی و طبری و گیلی و ارمنی و الاتی و… به آن تعلق دارند، برای وصف ایشان به کار رفته است. صفت «پارسی» یا «پارسیان» مشتق از نام استان «پارس» است که گاهی در چم «ایرانی» به کار رفته و گاهی هم فقط برای نامیدن فرد یا جمعی از افراد این استان به‌کار رفته است. واژگان «هَقان» (زمیندار بزرگ)، «آزاده/ آزادگان» و «پهلوی» نیز در شاهنامه به‌عنوان مترادف با ایرانی /ایرانیان به‌کار رفته‌اند؛ و عبارات «آئین پیشینیگان»، «راه پدر»، «رسم کیان» و «رسم و راه شاهان» به اهمیت سنت‌های فرهنگی و حکومتی ایران پیش‌از اسلام اشاره دارند. نام ایران که فرایافتی سیاسی از دولت-ملت است بیش‌از هزاربار در شاهنامه تکرار شده و طی آن به بسیاری از شهرها و کشورها اشاره شده است. اما باید توجه داشت که مفهوم ایران در شاهنامه مفهومی شناور است؛ چ‌این‌که گستره‌ی سیاسی ایران در گذار تاریخ، گستره‌ای شناور بوده است. ایران در زمان هخامنشیان سرزمین گسترده‌ای بوده که مصر نیز در شمار سرزمین‌های پیوست‌شده‌ی آن در شمار آمده است، در زمان اشکانیان به‌سبب پادشاهی ملوک‌الطوایفی مرزهای ایران با ناپایداری همراه بوده و نیز در زمان ساسانیان مرزهای ایران رفته‌رفته افزایش یافته و این گستره‌ی شکوهمند با نام «ایرانشهر» شناخته شده‌است. شاهنامه داستان‌های

کتاب «از کوچه زندان» اثر استاد فقید عبدالحسین زرین کوب با ترجمه تور گای شفق، استاد زبان و ادبیات

فارسی دانشگاه مدنیت، به زبان ترکی استانبولی منتشر شد. اشعار شاعران بزرگ ایرانی همچون حافظ از

گذشته در قلمرو عثمانی مورد توجه دوستداران شعر و ادب بوده و ترجمه‌های متعددی از دیوان این شاعر

غزلسرای ایرانی به قلم مترجمانی چون عبدالباقی گولپینار، مهمت کانار، حجابی کیرلانگیچ و اسماعیل

سولیمز به زبان ترکی استانبولی منتشر شده‌است. تور گای شفق مترجم کتاب «از کوچه زندان» که پیش

از این آثار دیگری از شاعران ایرانی همچون سعدی و جامی منتشر کرده در پیش‌گفتار این ترجمه با اشاره

به تاریخچه آشنایی مردم آناتولی با حافظ و آثاری که به زبان فارسی و ترکی درباره وی نوشته شده،

هدف از ترجمه این اثر ارزشمند را که درباره زندگی شعر، شخصیت و اندیشه حافظ نوشته شده، کمک به

شناخت دقیق تر این شاعر نامدار ایرانی عنوان کرده است. «از کوچه زندان» که اولین بار در سال ۱۳۴۹

به چاپ رسید و تاکنون در ایران بارها تجدید چاپ شده، با نام Rindlerin Sokağından از سوی

انتشارات کتب در ترکیه منتشر شده‌است.



تاریخی ایران طی زمانی بلند، از اولین روزهای آفرینش جهان تا زمان سرایش شاهنامه می‌باشد؛ ازاین‌رو مفهوم مرز در آن شناور بوده و مفهومی شکوهمند را در بلندای تاریخ به نمایش گذاشته است.

به شهادت تاریخ، ایرانیان برترین جغرافیاشناسان بوده‌اند و نوشته‌های ابوریحان بیرونی و نویسنده‌ی ناشناس کتاب ارزش‌مند «حدودالعالَم» در عصر اسلامی و نیز نقشه‌های خوارزمی دلیلی بر این مدعا هستند. علاوه‌بر آن‌چه ذکر شد نقش‌های از بابلیون عراق حک‌شده بر گل پخته پیدا شده است که در موزه بریتانیا به شماره ۱۵۲۹۱۲۶۸۷ نگهداری می‌شود و متعلق به ۵۰۰سال پیش‌ازمیلادسمیخ و مربوط به دوره‌ی دلیلی جدید، برابر با دوره‌ی تسلط خرد ایرانی بر بابل، بوده و نمایان‌گر دانش شکوهمند ایرانیان در علم جغرافی‌می‌باشد.

در زمینه‌ی ادبیات گسترش سیاسی مفهوم «ایران» چنان بوده است که رودکی سمرقندی پدر شعر پارسی که در زمان سامانیان می‌زیسته ممدوح خود ابوجعفر احمد بن محمد سامانی را «همه آزادگان و مفخر ایران» نامیده؛ و هم‌زمان با وی منوچهری دامغانی در ستایش سلطان محمود غزنوی رقیب و دشمن سامانیان چنین می‌سراید: «ای سپاهت را سپاهان رایبت را ری مکن/ ای ز ایران تا به توران بندگانت را و نواک» که این نشان از اهمیت سیاسی پادشاهی بر ایران می‌باشد که شاهکان خُرد هر یک بر بخشی از آن پادشاهی می‌کرده اما آرزوی پادشاهی بر تمامیت ایران را داشته‌اند. تا آن‌جاکه نظامی گنجهای نیز با بیان این مهم که «همه عالم تن است و ایران دل» و نتیجه‌ی آن، که «دل ز تن به بُود، یقین باشد» در کتاب «لیلی و مجنون» به ستایش ممدوح خود پرداخته و در رساندن او بر افلاک می‌گوید: «خاصه ملکی چو شاه شروان /شروان چه که شهریار ایران». چ‌این‌که بنابر سروده‌ی حزین لاهیجی در قرن دوازدهم «بهیشت برین است ایران زمین» و این همان معناست که صائب تبریزی آورده و سروده: «زینت ملک جهان را اهل ایران داده‌اند».

تفکر ناشی از زبان بوده و زبان مهم‌ترین مولفه‌ی «هویت» در زندگی اجتماعی بوده و «فرهنگ» ازطریق زبان به نسل‌ها در طی زمان منتقل می‌شود. یعنی «تاریخ» تحقق زمان در زندگی اجتماعی بوده و هستی‌پذیری اسطوره و «فولکلور» نیاز به زندگی اجتماعی در طی تاریخ دارد. پس در بیان اهمیت ایران در این اندازه نباید بسنده کرد؛ چ‌این‌که گستره‌ی فرهنگی ایران مرزهای فراتر از ایران را دربر گرفته و باورهای علم‌بانه و فولکلور ایران در غزلیات بیدل دهلوی –که خارج از مرزهای سیاسی ایران می‌زیسته اما به زبان پارسی نیز شعر می‌گفته- کاملاً شاخص و نمایان است.

برای نمونه: ایرانیان در گذشته، گوش ماهی را کر و ناشنو می‌دانستند؛ و ازاین‌رو بیدل باتوجه به این باور سروده است: «بود از بس خیال ساعد او گوش ماهی را/ نمی‌باشد خبر از شور دریا گوش ماهی را» که البته پیش‌از او خاقانی شروانی در تعبیری نزدیک به همین تفسیر آورده است: «جوش دریا دریده زهره کو/ گوش ماهی بنشنود که کر است»؛ و البته بیدل در ادامه‌ی شعر خود باتوجه به این‌که مردم کر بودن گوش ماهی را به‌سبب پر بودن آب در آن می‌دانسته‌اند سروده است: «تا گهر دارد صدف از شور دریا غافل است/ آب در گوش کسی چون جا کند کر می‌شود» یا در بخشی دیگر به آتشی که ایرانیان در شب عید می‌افروخته‌اند –اما کمتر کسی از شاعران مرزهای جغرافیایی درونی ایران به آن توجه داشته- اشاره کرده و سروده است: «شکدر از رنگ که آیینۀ اقبال صفاس/ دود بر چهرهٔ آتش شب عید است این جا» و نمونه‌های بسیاری چون این.

پی نوشت:

- مینیوی، مجتبی؛ رضوانی، اسماعیل نامه تنسر به گشتاسپ، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۹، ص ۴۰
- «از آزادگان این نباشد شگفت/ تر تکان چنین یاد نتوان گرفت» رستم به هنگام دیدن پنهانی سپهر، در ستایش قامت او این سخن را می‌گوید یا در داستان خاقان چین، رستم درباره خود می‌گوید: «مرا پشت ز آزادگانست راست/ دل روشنم بر زبلم گواست».
- نژاد، شاهین. پیش‌رامدی بر اندیشه سیاسی ایرانشهر. هیوستن، اکتبر ۲۰۱۵، ج دوم، ص ۲۴
- دادگی، فرنیخ. بندهش ایرانی. گزارش مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳۹۱ ص ۷۴
- مقدسی، مطهری طاهر. آفرینش و تاریخ، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، جلد دوم، ص ۶۱۵
- توسی، خواجه نظام‌الملک. سیاست‌نامه. به کوشش جعفر شعرا، تهران، نشر امیرکبیر، ص ۳۲۹
- برزگر خالقی، محمدرضا. شرح دیوان خاقانی. تهران، زوار، ۱۳۸۷، ص ۶۵۸

شخصیت زن در شاهنامه در گفت‌وگو با محمدعلی اسلامی ندوشن

شاهنامه زنان بزرگ‌منش را ستوده است

سیاوش،سپس دسیسه‌هایش که منجر به نابودی شاهزاده می‌شود، او را زن بدی معرفی کرده؛ از این‌رو از سر خشم در نتیجه‌گیری ماجرای او آورده شده است: «زن و ازدها هر دو در خاک به…» (این بیت در شاهنامه‌های معتبرالحاقی شناخته شده‌است) ولی این یک مورد است،و می‌دانیم در نوشته‌های قدیم واکنش‌ها و داوری‌ها بر حسب مورد صورت می‌گرفت، از این که بگذریم، کم کتابی به اندازه شاهنامه زنان بزرگ‌منش در خود جای داده است که مایه افتخار نوع زن ایرانی باشند. همه صفاتی که موجب آراستگی انسان و زن است، در زنان بزرگ شاهنامه دیده می‌شود. ایثار و استحکام شخصیت و پاکی و وفاداری چنان به صورت طبیعی در آنهاست که گویی این خصوصیات با سرشت زن عجین است. در دوره تاریخی دوشیزگان ساده روستایی که به همسری بهرام گور درمی‌آیند، همگی در سبک‌رویی و شیرینی و نشاط و هنروری، چنان هستند که گویی نوعی فرهنگ و فرانگی عام سراسر ایران را گرفته بود، و آن در درجه‌ای بود که حتی دختران دشمنین را نیز بتواند شایسته مَشکوی پادشاه گرداند.

عشق در شاهنامه با عشق در سایر منظومه‌های فارسی تفاوت دارد، مانند آب بهاری روان و روشن است. جریان آن نه در جهت تسلیم و انفعال یا هوس و غریزه تند شهوی، بلکه در جهت ملاحظات مردمی و پهلوانی است. رودابه و تهمینه و منیژه دل بسته نمی‌شوند مگر به سبب آنکه نیروی فیاض هستی‌پرور در مرد بر گزیده خود می‌بینند. گردآفرید، همان یک ساعتی که با او روبرو می‌شویم، اثری محو نشدنی در ما می‌گذارد. صفت عالی به هیچ‌وجه انحصار به ایرانیان ندارد، به محض آنکه زن شد و وارد جرگه شاهنامه شد، به یک شخصیت قابل احترام پر آب‌ورنگ بدل می‌شود. زنهای منظومه‌های بعدی چون در نظامی، امیر خسرو، جامی و دیگران هیچ‌یک تاب برابری با زنان شاهنامه ندارند. در همه آنان حالتی هست که سلامت و فخامت آنان را خدشه‌دار می‌کند: لیلی، منفعل و شکننده. شیرین، کمی بدنام. زلیخا، نامتعادل، زناپسند پیشین و عابده بعدی. بر سر هم اگر به عمق شاهنامه فرو رویم، می‌بینیم که این کتاب نه حماسه شاهان است و نه جانبداری از قوم و ملت خاصی دارد، کتاب زندگی است که داد و خرد جانیامهٔ آن است.

همین اندازه بگویم که زنان ایران در دوره باستانی از برجستگی برخوردارند که نظیرش نه تنها در ادب فارسی نیست، بلکه به‌دشواری می‌توان در ادب جهانی هم یافت. سودابه یک استثناست. این زنان در نبرد میان نیکی و بدی، در پیروز کردن نیکی، دوش‌به‌دوش مردان خود پیش می‌روند. هم دلدار هستند هم هماور، یعنی کوشنده. نکته قابل توجه آن است که اکثر این زنان، تبار غیر ایرانی دارند، ولی چون به همسری ایرانی درمی‌آیند، ایرانی‌منش می‌شوند. فرنگیس و مادر سیاوش و منیژه تورانی هستند، سیندخت و رودابه، کابلی، جریره مادر فرود نیز تورانی است، کتایون، رومی. چند بیت ناخوشایند که درباره زن در شاهنامه آمده، مجعول و الحاقی است و از فردوسی نیست.

آمدن و رفتن گردآفرید به خوابی شبیه است، حذف یکباره او از داستان پرسش برانگیز نیست؟

گردآفرید چون سهراب را تورانی می‌شناسد، یعنی غیر ایرانی، به اظهار دل‌بستگی او جواب مساعد نمی‌دهد. او را دوست دارد، ولی با خود می‌گوید حیف که او ایرانی نیست! غیرت ایرانی بودن، بر بارقه عشق غلبه می‌کند. داستان بر این نکته تکیه دارد که ایران برتر از هر چیز، حتی عشق! این است که عشق این دختر مانند آذرخش می‌درخشد و ناپدید می‌شود.

پرسش پایانی‌ام درباره «بت مهربان» است.

با قاطعیت نمی‌توان گفت که «بت مهربان» در سرآغاز داستان بیژن و منیژه، همسر فردوسی است یا نه؛ ولی حدس همسر بودن بر فرض دیگر غلبه دارد. در گذشته رسم نبود که از پاتوی خانه در نزد دیگران یاد کنند. در شاهنامه اشاره به پسر فردوسی است که در جوانی می‌میرد. نظامی عروسی هم از دختر او یاد می‌کند. فردوسی در این قضیه، با لحن احترام‌آمیز و مهربانه‌ای که از این زن یاد می‌کند، می‌نماید که فرد فرهیخته‌ای است. حرکات شیرین خود زن نیز بر همین معنا گواهی دارد. فردوسی در بیژن و منیژه

در دوران جوانی است، و می‌توان پذیرفت که چنین شی‌ی واقعی باشد، نه زاینده خیال.



ساحل رود ارس

خواجه حافظ شیرازی

ای میا گر بگذری بر ساحل رود آرس
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کُن نفَس
منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام
پُر صدای ساربانان بیبی و بانگ جرس
محمل جانان بیوس، آنکه به زاری عرضه دار
کز فِرَاقَت سوختم ای مهربان فریاد رس

تحریف رخداد تاریخی ۳۱ دسامبر توسط دولت آذربایجان

روز همبستگی ایرانی‌های جهان



رامین فره‌ودی

کشور تازه تاسیس جمهوری آذربایجان، در تاریخ ۹ تا ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ اولین کنگره آذربایجانی های جهان در باکو برگزار شد. شعار این کنگره تقویت خودآگاهی ملی هموطنان، افزایش تشکیلات و فعالیت جوامع آذربایجانی در کشورهای مختلف بود.

پس از کنگره، فرمان حیدر علی اف مورخ ۵ ژوئیه ۲۰۰۲ به منظور گسترش و توسعه روابط با اتباع خود در خارج از کشور، کمیته دولتی کار با آذربایجانی های مقیم خارج از کشور (کمیته دولتی فعلی کار با دیاسپورا) را تأسیس کرد و در ۲۷ دسامبر همان سال در مورد اتباع آذربایجانی تصویب قانون سیاست دولتی روند وحدت ملی و سازماندهی آذربایجانی های جهان را بیش از پیش تقویت کرد. این گردهمایی ها تاکنون با دستور الهام علی اف رئیس جمهور آذربایجانی در تاریخ ۱۶ مارس ۲۰۰۶ با هدف تبدیل آذربایجانی های مقیم خارج از دیاسپورا به یک لایه در جامعه جهانی نقش مهمی ایفا کرد. نشست شورای هماهنگی تشکیل شده در اولین کنگره آذربایجانی های جهان که در ۱۸ دسامبر ۲۰۰۸ در باکو برگزار شد، تصویب «منشور آذربایجانی های جهان» را منجر شد. دولت آذربایجان تلاش دارد تا با تبدیل پتانسیل دیاسپورا به یک عامل قوی، اهداف خود را در عرصه بین المللی پیش ببرد. بیانیه جدید دولت جمهوری اذربایجان در مورد این روز برای سال جدید به شرح زیر منتشر شده است: «روز همبستگی مظهر احساس وحدت ملی، عشق به آذربایجان، احترام به ارزش های ملی و اخلاقی ما و دلبستگی به میهن است. ما این وحدت را دوباره در جنگ میهنی دیدیم. در سال ۲۰۲۰ نیروهای مسلح ارمنستان بارها دست به اقدامات تحریک آمیز نظامی زدند و هر بار ارتش آذربایجان قاطعانه از این حملات جلوگیری کرد. در ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۰، نیروهای مسلح ارمنستان به خاک آذربایجان راکت شلیک کردند که منجر به آغاز جنگ ۴۴ روزه دوم قره باغ شد. از روز اول جنگ، مردم ما مطمئن بودند که در نتیجه سیاست موفق رئیس دولت، فرمانده عالی نیروهای مسلح، الهام علی اف، سرزمین های ما از اشغال آزاد خواهد شد. جنگ دوم قره باغ بار دیگر این قطعیت را تأیید کرد. مردم ما با یک مشت آهنین به دور رهبر خود از ارتش ما حمایت کردند،



میلادعظیمی

۸۴امین زادروز استاد ژاله آموزگار همایون باد. ۱۲ آذر ، زادروز مهربانو استاد ژاله آموزگار فرخنده و همایون باد. که آموزگار ت مسیحای توست دم پاکش افسون احیای تست معروف است که اسم ها از آسمان فرومی آیند. استاد ژاله آموزگار گواه راستین این سخن است. در فرهنگ های کهن نوشته اند که ژاله «قطره ای باشد که از سردی بر برگ نشیند .» پس ژاله محصول سردی روزگار دم سرد است .ژاله به دو شکل بر برگ می نشست: یکی تگرگ به تگرگ سنگک و یخچه هم می گفتند.قطره ی فسرده ی سنگ شده که موجب ویرانی کشت و باغ است .همچنین شبنم و بارانک ملانم بامدادی را نیز ژاله می نامیدند.دشک چشمان نجیب عاشقان و مظلومان به ژاله تشبیه شده است .

ژاله آموزگار خواست و توانست که در سردترین شب های ظلمانی تگرگ نباشد شبنم باشد.



روزی که آذری‌های شمال ارس به سوی ایران تن به رود خروشان ارس زدند

«وطن‌پولوندا» به معنی «در راه وطن» عنوان نشریه‌ای تبلیغاتی در تبریز بود که ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های دهه ۲۰ه با هدف ایجاد زمینه‌های فرهنگی اشغال دائمی آذربایجان توسط روس‌ها منتشر می‌کرد. نام نشریه «وطن‌پولی» به معنی «راه وطن» با کتایه به آن واقعه تاریخی در صدد است سیمای حقیقی ایران‌زمین را معرفی نموده و بر پیوستگی‌های فرهنگی و تاریخی این سرزمین تأکید کند.

چاپ: مصمیم

Vatanyoli.mag@gmail.com

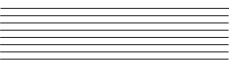
دل به زغبت می‌سپارد جان به چشمِ مستِ یار
گرچه هشیاران ندادند اختیار خود به کس
طوطیان در شگرستان کامرانی می‌کنند
و از تَخَسُّر دست بر سر می‌زند مسکین مگس
نامِ حافظِ گر برآید بر زبان کلک دوست
از جنابِ حضرتِ شاهم بس است این مُلْتَمَس

من که قولِ ناصحان را خواندمی قولِ زَباب
گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس
عشرتِ شبگیر کن، می‌نوش کاندِر راه عشق
شَبْرِوان را آشنایی‌هاست با میر عَنَسس
عشقبازی، کار بازی نیست ای دل، سرِ باز
زان که گوی عشق، نتوان زد به چوگانِ هوس

دیرزیاد آن بزرگوار خداوند



فقط به سهم خود نگذاشت خامان و بدرگان
تاریخ و تمدن ما را انکار کنند و از پادها بزدایند.
سال هشتاد و یکم بر تو مبارک بادا.
پنجاه سال کشتی «بانوی» استاد
پنجاه سال باش که از کشته بدروی



روزی که آذری‌های شمال ارس به سوی ایران تن به رود خروشان ارس زدند

روز وصل دوستداران یاد باد

نشدروز ۳۱ دسامبر در جمهوری آذربایجان تحت عنوان «روز همبستگی آذربایجانی های جهان» تعطیل رسمی و عید اعلام شده است. در سال۱۹۸۹ عده زیادی از مردم جمهوری خود مختار نخجوان که تحت سیطره کمونیست ها از ارتباط با دنیای خارج و هم کیشان خود محروم شده بودند پا به خواستند و به طرف ایران حرکت کردند و استحکامات مهندسی و سیم خاردارهایی که مردم آذربایجان را از ایران جدا می کرد خراب کرده و خود را به آب خروشان ارس زدند تا به ایران ملحق شوند، ولی کمونیست ها با توسل به زور و سرکوب به کشتار مردم جمهوری آذربایجان اقدام نمودند. کشتاری که منجر به جریحه دار شدن احساسات مردم ایران و شمال ارس شد. البته در آن روزها ایران به تازگی از جنگ تحمیلی رهایی یافته بود و بی شک اتحاد جماهیر شوروی نیز تحمل تلاش ایران برای پذیرش درخواست آذری ها در خصوص الحاق را نداشت؛ لذا این افراد با یک جلد قرآن کریم اهدایی ایران به ناچار به شمال ارس برگشتند. مرزبانان شوروی در واپسین ماه های عمر امپراطوری سرخ با آگاهی به اینکه نمی توانند مانع عبور این مردم عاشق به سوی ایران بشوند، هیچ مانعتی در مقابل آن نمی کردند و در این سوی مرز نیز مرزبانان ایرانی دستور داشتند از میهمانان عزیز ایران به گرمی پذیرایی

درست ۳۳ سال پیش در چنین روزهایی در اواخر عمر اتحاد شوروی، طی ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۸۹ و اوایل ژانویه ۱۹۹۰، مردمان آن سوی ارس فرصتی تاریخی یافتند تا عشق و محبت فروخته خود به میهن تاریخی شان، ایران را البراز کنند. مردم جمهوری خودمختار نخجوان آن سوی ارس گروه گروه به سوی مرز ایران روانه می شدند و با وجود اینکه هنوز نیروهای مرزی و ارتش سرخ شوروی حضور داشتند، به انحاء مختلف خود را به خاک ایران می رساندند و با اشک شوق بر این خاک مقدس بوسه می زدند. در آن روزهای سرد پاییزی و زمستانی، آنچه گرمابخش این مردم عاشق و دورافتاده از میهن تاریخی بود، عشق و محبتی قلبی بود که هیچ مانع و رادعی حتی آموزه های کمونیستی و تحریفات تاریخی و فرهنگی نتوانسته بود جلودارش شود و با بروز فرصت ناشی از شروع اضمحلال شوروی، مجددا عشق مردمان آن سوی ارس به ایران زنده شده بود و ابراز وجود می کرد. مردم نخجوان طی دوران جنگ جهانی اول و سرنگونی روسیه تزاری نیز با ارسال طومارها و نامه های متعدد به دولت ایران تمایل خود برای الحاق به ایران را مطرح کرده بودند که به دلیل احتمال مخالفت قدرت های پیروز جنگ و عدم توانایی ایران برای انجام این اقدام امکان الحاق این مناطق به خاک ایران محقق

